



گزارش همایش

نشست واکاوی نقش لشکر ۷ ولی عصر (عج) در عملیات والفجر ۸

زهرا ناظری

مقدمه

۳- شناسایی نهرها، طول و عرض آنها و تاثیر جزر و مد بر آنها
 ۴- شناسایی جاده‌ها اعم از شنی، آسفالتی و نیز ارتفاع آن از سطح زمین، رویدنی‌های کنار ساحل، وسعت و چگونگی گل و لای آن و تأثیرگذاری جزر و مد بر روی آن و...
 ۵- شناسایی از زمین منطقه و تأثیرگذاری باران بر آن، طول و عرض و میزان فشردگی نخل‌ها
 ۶- شناسایی موانع و استحکامات موجود در آب و در خشکی
 ۷- شناسایی معابر موجود در آب و در خشکی
 ۸- تهیه نقشه و کالک منطقه
 ۹- کنترل فعالیت‌های دریایی دشمن توسط رادارهای دریایی
 ۱۰- و...
 انجام شد.

پس از فتح خرمشهر، در صحنه جنگ با دشمن بعضی، پیروزی‌های جدیدی برای نیروهای ما اتفاق نیفتاد و عملاً هر دو طرف در یک حالت ثابت تدافعی قرار داشتند تا اینکه در سال ۱۳۶۴ ایران به شبه جزیره فاو در قالب عملیات والفجر ۸ حمله کرد و از این حمله مقاصد چون: تصرف شهر فاو و تاسیسات بندری آن، تهدید بندر ام القصر، تسلط بر اروند رود، انسداد راه ورود عراق به خلیج فارس و... را دنبال می‌کرد.

در واقع در فاصله اندکی پس از اتمام عملیات‌های خیبیر و بدر شناسایی‌های نیروهای اطلاعاتی آغاز شده و اقداماتی چون:

۱- دیده‌بانی مستمر از فعالیت‌های گوناگون دشمن و شناسایی خط مقدم آنها
 ۲- شناسایی اروند رود و زمان‌های جزر و مد و سکون آب

تصور نمی‌کرد یگان‌های رزمی ایران، قادر به عبور از اروند باشند. از ماه‌ها پیش، یگان‌های مهندسی و تدارکاتی، مشغول آماده‌سازی منطقه و تأمین نیروها بودند، که از جمله می‌توان به احداث چند جاده در میان نخلستان‌ها و تدارک چندین اسکله اشاره کرد.

سرانجام عملیات والفجر هشت در ساعت ۱۰:۲۲ دقیقه روز ۱۳۶۴/۱۱/۲۰ آغاز شد. نیروهایی که مدت‌ها منتظر چنین شبی بودند، با شنیدن رمز عملیات، هجوم گسترده خود را آغاز کردند: «بسم‌الله الرحمن الرحیم. لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم، و قاتلوهم حتی لاتکون فتنه. یا فاطمه الزهرا، یا فاطمه الزهرا، یا فاطمه الزهرا، یا فاطمه الزهرا».

با آغاز عملیات، لشکرها و تیپ‌های نیروی سپاه پاسداران، با پشتیبانی آتش توپخانه ارتش، مبادرت به شکست خط دشمن کردند. شکستن خط و پاک‌سازی و گرفتن سرپل مناسب، نقش اساسی را در تضمین موقعیت عملیات داشت. غواصان باید معابر را برای نیروهای قایق سوار باز می‌کردند تا آنها بتوانند از این معابر، وارد ساحل دشمن شده و تا روشنایی صبح، منطقه را برای تثبیت و استحکام سرپل، پاک‌سازی کنند.

پیشروی رزمندگان در روزهای بعد، زنگ خطر سقوط بصره را به صدا در آورد و عراق مجبور شد تا به هر قیمتی، از پیشروی قوای ایران بکاهد. در روزهای بعد، درگیری‌های سختی بین طرفین روی داد؛ ولی این جنگ و گریزها در کنار "خور عبدالله" و منطقه‌ای به نام "کارخانه نمک" به اوج خود رسید. اما عراق دیگر نتوانست به خطوط دفاعی سابق خود در منطقه بازگردد و به شکست خود در شهر فاو اعتراف کرد.

تنها در عملیات والفجر ۸ که طولانی‌ترین عملیات دوران دفاع مقدس بود، توانستیم منطقه بسیار مهمی از خاک عراق را به تصرف خود در بیاوریم. طی ۷۵ روز نبرد گسترده که صحنه واقعی

پس از انجام شناسایی‌های لازم آموزش نیروهای ایرانی در یگان‌های مختلف ادامه یافت و تعدادی از گردان‌ها، آموزش‌های تخصصی و ویژه دیدند. به موازات آن، شناسایی منطقه و بررسی همه عوامل دخیل در عملیات هم انجام می‌گرفت.

این کار با حساسیت و وسواس زیاد، از سوی فرماندهان دنبال می‌شد. سعی بر آن بود که دشمن به هیچ وجه متوجه کوچکترین حرکتی در منطقه نشود؛ چرا که این قطعه از جبهه، برای عراق اهمیت ویژه‌ای داشت. فاو، زمینی است محصور در میان رودخانه اروند، خلیج فارس و خور عبدالله، که از سمت خشکی به بصره منتهی می‌شود.

در شمال این منطقه، رودخانه اروند و جزیره آبادان واقع شده و در فاصله ۹۰ کیلومتری شمال غربی آن، شهر صنعتی بصره قرار دارد. همچنین در جنوب فاو، خور عبدالله، خلیج فارس و در جنوب غربی، بندر ام‌القصر

قرار دارد. گذشته از همه این موارد، دو دلیل عمده نزدیکی به بصره و گذرگاه اتصال به خلیج فارس، کافی بود که عراق تدابیر شدید و امکانات وسیعی را در منطقه لحاظ کند.

نکته دیگر در شناسایی‌ها که قوای ایران باید بر آن اشراف و آگاهی کامل می‌یافتند، وجود عوامل طبیعی بود، که از مهمترین آنها، می‌توان به رودخانه اروند اشاره کرد. رودخانه‌ای که با اتصال به آب‌های آزاد، شرایطی استثنایی دارد و به لحاظ عمق و عرض نیز با رودخانه‌های دیگر متفاوت است و شاید یکی از دلایل غافل‌گیری دشمن، همین بود که عراق

امیر انصاری:

من واقعاً تشکر می‌کنم از مجموعه بچه‌های سپاه ما ارتشی‌ها از این قضیه عقیم. همچنین جاهائی را تدارک دیده‌اند که بچه‌ها جمع شوند

گذشته به این معنا که آن سبک دیگر جواب نداد. دوم ابتکار و خلاقیت در جنگ و سوم تحول در جنگ، که تحول خود والفجر ۸ است.»

ایشان در ادامه افزود: «ما چند عملیات بزرگ انجام دادیم. مثلاً عملیات‌های رمضان، والفجرهای مقدماتی و ۱ این‌ها بزرگ بودند. ما در این عملیات‌ها موفق نمی‌شویم. حدود یک سال طول می‌کشد تا فرماندهی جنگ و سپاه به این می‌رسند که باید تحول در جنگ اتفاق بیفتد و به سبک گذشته نمی‌توان جنگید. این نقطه‌ی آغاز والفجر ۸ است.»

در ادامه‌ی جلسه سردار رئوفی، فرمانده لشکر ۷ ولیعصر (عج) در عملیات والفجر ۸، سخنانی در باب چگونگی روند و شکل‌گیری والفجر ۸ در جلسه فرماندهان سپاه، شروع شناسایی‌های اولیه اروند، تقسیم بندی کلی و مراحل انجام عملیات والفجر ۸ و ... بیان کرد. پس از آن جلسه شکل پرسش و پاسخ به خود گرفت و حضار از سردار رئوفی سوالات و ابهامات خود

را پرسیدند که فرمانده لشکر ۷ به آن‌ها پاسخ داد. سوالاتی از قبیل: نفوذ گردان‌های لشکر ۷ به عمق و مقاومت آنها، اختلاف آرای پیش از انجام عملیات، چگونگی هماهنگی لشکر با یگان‌های چپ و راست و پیوستن به آنها، شهدای شاخص لشکر، جاده و ساحل‌سازی‌ها و نقش لشکر ۷ در ادامه عملیات پس از عبور از اروند و ...

سپس برادر محمد عیدی مراد مسئول اطلاعات لشکر در عملیات والفجر ۸ توضیحاتی درباره‌ی روند شناسایی‌ها در اروند و توجیه گردان‌ها و نیروها و ... ارائه داد.

رویارویی نیروی نظامی و ماشین جنگی حزب بعث عراق با رزمندگان ایرانی بود، ایران توانست بر سواحل شمالی "خور عبدالله" و شبه جزیره "فاو" (شهر فاطمیه) مسلط و راه ورود عراق به خلیج فارس را مسدود کند.

مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس با هدف انتقال و ماندگاری فرهنگ جهاد و شهادت و در راستای بررسی نقش لشکرها و تیپ‌ها در عملیات‌های دفاع مقدس نشست‌هایی را برگزار می‌نماید و از فرماندهان، رزمندگان، نویسندگان و پژوهشگران ۸ سال دفاع مقدس دعوت به عمل می‌آورد تا در این سلسله نشست‌ها شرکت کرده و با بهره‌مندی از صحبت‌ها و مطالب ناشنیده فرماندهان، رزمندگان و عواملی که در صحنه حضور داشتند، دید درست و عمیقی نسبت به آن حماسه‌ها و فداکاری‌ها به دست آورند.

در واقع این مرکز به حول و قوه الهی توانسته است ۳۷ نشست تخصصی را با موضوعات مختلف برگزار نماید که سه نشست از این‌ها به واکاوی عملیات والفجر ۸ پرداخته است. در سال گذشته، نقش قرارگاه خاتم الانبیا (ص) و نیز لشکر ۲۵ کربلا در این عملیات بزرگ بررسی شد و در چهارمین نشست نیز به نقش لشکر ۷ ولی عصر (عج) پرداخته شد.

در این نشست که با عنوان "واکاوی نقش لشکر ۷ ولیعصر در عملیات والفجر ۸" برگزار شد جمعی از فرماندهان و رزمندگان این لشکر و پیشکسوتان، نویسندگان و پژوهشگران حضور یافتند. در ابتدای این جلسه آقای دکتر حسین اردستانی، رئیس مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، مباحث کلی را درباره‌ی سیر و روند کلان جنگ از ابتدا تا اینکه به عملیات والفجر ۸ منجر شد، تشریح کرد و گفت:

«والفجر ۸ نتیجه ناکارآمدی سبک آزاد سازی، ابتکار و خلاقیت و تحول در صحنه جنگ است. سه متغیر کلیدی این بحث: یکی ناکارآمدی سبک

سردار کلولی:

وقتی جزر شد پیاده شدیم تو موانع، من تا سینه رفتم تو لجن! گفتم خدایا بچه‌ها با اسلحه، با تیربار، با آر.پی.جی اینها چطور از توی این لجن‌ها بلند شدند رفتند آن طرف!

در ادامه سردار کوسه چی، جانشین لشکر ۷، سردار طلوعی، مسئول عملیات لشکر، و امیر سرتیپ انصاری، فرمانده هوانیروز ارتش در عملیات والفجر ۸، هم به بیان نظرات و دیدگاه‌های خویش پرداختند. آنچه که در ادامه خواهد آمد مشروح سخنان مدعوین است که در این نشست بیان کردند.

تلاوت قرآن

سرود جمهوری اسلامی ایران

دکتر حسین اردستانی: بِسْمِ... الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، گرامی می‌داریم سالگرد انقلاب اسلامی و سالگرد عملیات والفجر ۸ را که در روند جنگ تحمیلی چیزی نزدیک به یک انقلاب بود. من ابتدا خیر مقدم عرض می‌کنم خدمت فرماندهی محترم لشکر ۷ ولیعصر در دوران دفاع مقدس و مدیران و مسئولان لشکر ۷ ولیعصر (عج). الان که تصاویر پخش می‌شد، جای آقای رئوفی را خالی داشتیم. خیلی از فرماندهان شهید شدند، ایشان هم باید شهید می‌شدند. خدا خواست بماند و ما امروز افتخار می‌کنیم و خوشحال هستیم که ایشان علاوه بر تعداد کمی از آن همه فرمانده که باقی ماندند هستند و شکر می‌کنیم اراده‌ی خدا را که بر این لطف قرار گرفته است تا ایشان به لشکر خودشان پردازند. در واقع هیچ کس جز جناب آقای رئوفی در جریان جزئیات آن همه فداکاری و حماسه نیست. همه بودند. همه زحمت کشیدند. ولی فرمانده است که به همه جزئیات مسائل، احاطه دارد. والحمدلله آقای رئوفی از همان آغاز جنگ در محور دزفول خوزستان حضور داشتند و تا پایان جنگ خدمت کردند. موضوع صحبت من پیشینه‌ی عملیات والفجر ۸ است.

دکتر حسین اردستانی:

یک ایده‌ای به ذهن بنده رسیده است و آن هم این که در هیچ کجای صحنه‌های نبرد، عملیات‌ها، تحول راهبردی در جنگ و این‌ها ما شکست مطلق و پیروزی مطلق نداشتیم

در یک فرایند و با نگاه انباشتی، قبل از عملیات اتفاقاتی رخ داد که به والفجر ۸ رسید. این عملیات در روند جنگ تحمیلی از چه کورانی بیرون آمد؟ پیش از عملیات چه حوادثی رخ داده است؟ و چه شرایطی پیش از عملیات ایجاد شده بود، که والفجر ۸ تبلور یافت؟ این موضوع را از ابعاد و زوایای مختلف می‌توان مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و با توجه به گسترده بودن مسأله سعی می‌کنم تیتروار بگویم. اما برای پاسخگویی به این سؤال که عملیات والفجر ۸ بر چه فرایند و انباشتی در روند جنگ تحمیلی متکی بوده است، باید بگویم عملیات والفجر ۸ ماحصل تخاصم یا تعارض یا برخورد اراده‌ی طرفین صحنه‌ی نبرد و حاصل نبردها، محدودیت‌ها و پیچیدگی‌ها و نیز برای برون رفت از شرایط صحنه‌ی نبرد به شرایط دیگر می‌باشد

یک ایده به ذهن بنده رسیده است و آن هم این که در هیچ کجای صحنه‌های نبرد و عملیات‌ها و تلاش برای تحول راهبردی در جنگ ما شکست مطلق و پیروزی مطلق نداشتیم. از دل شکست‌ها پیروزی‌ها بیرون آمده است و والفجر ۸ هم از دل پیروزی‌ها و شکست‌ها بیرون آمده است. همان‌طور که اشاره کردم این عملیات سه متغیر کلیدی دارد. یکی ناکارآمدی سبک گذشته به این معنا که آن سبک دیگر جواب نداد. دوم ابتکار و خلاقیت در جنگ و سوم تحول در جنگ که تحول، خود والفجر ۸ است. من در آن سرفصل فقط به چند تا نکته اشاره می‌کنم بحثی که بخشی از آن لشکر ۷ ولیعصر است اما متغیر اول ناکارآمدی سبک آگاه‌سازی است.

عراق در تداوم جنگ با ایران تصور نمی‌کردند که ایران بتواند عملیاتی به این وسعت چه برسد به ابلاغ سبک و راهبرد جدید در جنگ. این سبک آزادسازی دو بخش عمده دارد: بخش اول از نظر من نگرش توحیدی به صحنه‌ی نبرد، توکل به خداوند، ایمان، انگیزه و ریسک‌پذیری است. این ریسک‌پذیری



دکتر حسین اردستانی، رئیس مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

متغیر کلیدی برای فهم انقلاب، دفاع مقدس و فهم جمهوری اسلامی است. ریشه‌ی عامل ریسک‌پذیری در طول دفاع مقدس با وجود محدودیتی که وجود داشته است، در اتکال به خداوند است و این عامل از نوع شانس و بخت و تصادف نیست. بخش دوم چند تا ویژگی دارد؛ اول، سبک عملیات آزادسازی

بود. آنقدر که توانست در عملیات بعدی (عملیات رمضان) از اشتباه تاکتیکی مهران استفاده کند و با تغییر در تاکتیک خود، عملیات ما را به ناکامی بکشد در واقع تقدیر الهی بود که جنگ طولانی شود. عراق در سخت‌ترین صحنه‌ی جنگ از بزنگاه فرار کرد و گرنه باید در عملیات رمضان ساقط می‌شد. جنگ باید تمام می‌شد. البته عوامل زیادی بود که ما به پیروزی نهایی در رمضان نرسیدیم از جمله در جناح شمالی عملیات دقت کامل صورت نگرفت عراق با تجربیات جدید صحنه‌ی نبرد را تغییر داده بود. استحکامات خطوط، کانال‌ها، کمین‌های دشمن، موانع تو در تو، خطوط تو در توی دفاعی، ایجاد کرده بود افزایش یگان‌های عراق، گسترش جیش‌الشیبی، تسلیحات جدید به کار گرفته بود و از نظرات کارشناسی نظامی خارجیان بهره جسته بود. در منابع گفته می‌شود که بعد از خرمشهر امریکایی‌ها آمدند در بصره و بغداد نشستند و گفتند که چه جوری باید جلوی ماشین نظامی ایران را گرفت و متوقف کرد. پس از عملیات رمضان ما چند عملیات دیگر انجام دادیم عملیات والفجر مقدماتی و عملیات

یعنی مانور دورانی دشمن را دور زدن و خودداری از تک جبهه‌ای. دوم، عملیات در شب با نیروی پیاده که در کل جنگ این اتفاق افتاده است. خطوط ضعیف عراق به لحاظ استحکامات. عراق در تجاوز به ایران ۷۰-۷۵ کیلومتر در غرب دزفول آمده بود جلو. از محور فکه - خرمشهر - آبادان - اهواز و تا نزدیکی اهواز آمده بود و بعد به غرب و جاهای دیگر محور غرب - جبهه‌ی میانی و غیره وارد شد. نبود موانع اساسی در جبهه‌ی خودی مثل: کانال، استحکامات و خط‌های تو در تو دفاعی سبب پیشروی‌های عراق شد. لیکن پس از توقف عراق به دلیل مقاومت رزمندگان و تثبیت نسبی خطوط پدافندی ما با سبک جدید در دوران آزادسازی موفق شدیم عراق را در عملیات‌هایی چون ثامن‌الائمه، فتح‌المبین، طریق‌القدس و بیت‌المقدس شکست دهیم. مناطق اشغالی و از جمله خرمشهر به عنوان سمبل مناطق اشغالی در سوم خرداد ۱۳۶۱ آزاد کنیم. پس از این پیروزی‌ها، ادامه این سبک دیگر کارآمد نبود برای اینکه در صحنه‌ی نبرد و سازمان دشمن، در اندیشه و تجربه‌ی دشمن تحول به وجود آمده

خیبر است. ابتکار و خلاقیت چیست؟ گزاره‌ای که می‌تواند این ابتکار را توضیح بدهد عبارت است که از سعی و تلاش در تبدیل نقاط قوت دشمن به ضعف و تبدیل ضعف‌های جبهه‌ی خودی به قوت. منطقه‌ی هورالهیوزه را آقای رضائی انتخاب می‌کنند، وارد آب‌های هورالهیوزه می‌شوند، قرارگاه نصرت تشکیل می‌شود که شهید علی هاشمی محور آن است. بعد آقایان رضائی، تجویدی، بمان، الهایی و غیره بچه‌هایی هستند که جمع می‌شوند و کار بزرگی را انجام می‌دهند. این هم مغفول مانده است در جنگ. قرارگاه نصرت معلوم نیست در جنگ کجاست. ما همه قرارگاه کربلا را می‌شناسیم. قرارگاه نجف و قدس را می‌شناسیم. قرارگاه نصرت کار بزرگی در جنگ کرده است. این تحول کار گزارش قرارگاه نصرت است. در هورالهیوزه دشمن حضور ندارد. یعنی چی؟ یعنی نمی‌فهمد این منطقه استعداد انجام عملیات دارد. یعنی دشمن ضعف استراتژیک دارد. به لحاظ جغرافیایی شمال بصره است و یک زمین استراتژیک است. غافل‌گیری تقریباً به صورت مطلق در آن اتفاق افتاده است و پیروزی نسبی در آن به دست می‌آید. سازمان جدید و یک عرض دفاعی بیشتر به عراق تحمیل می‌شود و عراق یک سپاه تشکیل می‌دهد. در عین حال ما برای ورود به این زمین با کمبود امکانات و تجهیزات مواجه هستیم. خیبر ابتکار و خلاقیت بزرگ جنگ است. متأسفانه مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ هم در آن دوره دچار یک فطرت سازمانی است که راوی کمی در منطقه دارد و منابع کمی جمع کرده است. زیرا نیروهای اصلی مان در یگان‌ها و قرارگاه‌ها نیستند. فقط من کنار آقای رضائی در قرارگاه نجف هستم. یک ابتکار عمل دیگر داریم انتخاب فاو خودش یک ابتکار و خلاقیت است. پس این پیشینه را من خیلی فشرده عرض کردم که از کجا به کجا آمدیم. تا این‌که به ابتکار عمل و خلاقیت رسیدیم. وقتی خیبر

والفجر ۱. عملیات مسلم بن عقیل، محرم و عملیات والفجر ۱ به لحاظ سازمان رزم، نقش فرماندهی بزرگ است اما به لحاظ هدف متوسط است. ما در این عملیات‌ها موفق نمی‌شویم. حدود یک سال طول می‌کشد تا فرماندهی جنگ و سپاه به این می‌رسند که باید تحول در جنگ اتفاق بیفتد. به سبک گذشته نمی‌توان جنگید. این نقطه‌ی آغاز والفجر ۸ است. مرحله‌ی جنینی والفجر ۸ از این نقطه آغاز می‌شود. گرچه در والفجر مقدماتی آقای رضائی کسی را فرستاد در هور ولی به لحاظ زمانی بعد از والفجر ۱ وارد فاز جدیدی می‌شویم. من این دوره را ابتکار و خلاقیت می‌نامم. ابتکار و خلاقیت فقط در فاو نیست. ریشه‌ی فاو در خیبر است. جمهوری اسلامی دو عملیات دارد که عملیات مؤسس است. تأسیسی است؛ ۱. تأمین الاثمه که مبنایی است تا والفجر ۱. عملیات تأمین الاثمه به لحاظ استعداد، میزان سطح فرماندهی و خیلی مسائل، محدود است اما به لحاظ هدف، عملیات بزرگیست. از آنجا به بعد در فتح‌المبین، بیت‌المقدس، طریق‌القدس و مقدماتی تا والفجر ۱، ما همین سبک را در صحنه‌ی نبرد می‌بینیم. عملیات خیبر صحنه‌ی جدیدی ایجاد می‌کند. عملیات خیبر عملیات مغفولی در تجزیه و تحلیل دفاع مقدس است. این عملیات، عملیات بزرگیست. من بعضاً دیده‌ام آقای رضائی از آن به عنوان عملیات ناموفق یاد می‌کند. به نظر من این‌گونه نیست. عملیات خیبر یک عملیات موفق است اما عملیاتی نیست که صد در صد به اهدافش رسیده باشد. حضور در هورالهیوزه و مهم‌تر از آن ورود به یک راهبرد عملیاتی جدید در صحنه‌ی جنگ، نتیجه‌ی

دکتر حسین اردستانی:

باید بگویم که والفجر ۸ حاصل تخصص است یا تعارض یا برخورد دو اراده‌ی طرفین صحنه‌ی نبرد و حاصل نبردها، محدودیت‌ها و پیچیدگی‌ها و نیز برای برون رفت از شرایط صحنه‌ی نبرد به شرایط دیگر و ده‌ها موضوع دیگر تبلور پیدا کرده است

ما انتقام اینکه هر چقدر در طول جنگ عراقی‌ها آتش ریختند روی سرمان و فرماندهان و رزمندگان ما را کلافه کردند، را در فاو از عراق گرفتیم. یک فرمانده عراقی تا دستور می‌داد یگانش برسد آنجا. با خمپاره‌ی ۸۱ روی سرش می‌خورد و روحیه برایش نمی‌ماند. دشمن باور نمی‌کرد که ما بتوانیم از اروند عبور کنیم و به مخیله‌اش هم نمی‌رسید. در همه جای جهان مثلاً در پاکستان یا کره‌ی شمالی یا جاهای دیگر از فرماندهان می‌خواهند این عملیات را برای‌شان توضیح بدهند. که چه طوری از رودخانه عبور کردند همچنین عملیات فریب در هور، عملیات پشتیبانی در ام‌الرصاص برای غافل‌گیری دشمن.

دشمن حداکثر فکر می‌کند در ام‌الرصاص عملیات انجام می‌گیرد. و عملیات اصلی ایران در منطقه هور است. یعنی ایران برای بار سوم بعد از خیبر و بدر دوباره در هور عملیات می‌کند. با شنوهای رادیویی، ستون‌کشی‌ها و ماکت‌هایی که گذاشتیم عراق باورش شد که در هور حمله می‌کنیم.

تک فریب، عراق را به این فکر انداخت که شاید عملیات اصلی ایران در ام‌الرصاص باشد. اما هیچ کدام قطعی نبود. ویژگی‌ای که فاو دارد این است که ما با کویت و عربستان، نزدیک و همسایه می‌شویم و می‌توانیم به کنترل و مدیریت در خلیج فارس، شمال خلیج فارس و بندرمان پردازیم. یک همچین جایی برای عملیات انتخاب شده است. از نظر من این یک تحول و خلاقیت است. ما در یک روند می‌رسیم به فاو و حالا می‌خواهیم در فاو عمل کنیم. پیشینه‌ی والفجر ۸ در یک فرایند انباشتی، طولانی و پیچیده با موانع بسیار و با قدرت آتش هوایی،

را انجام دادیم از این بن‌بست عبور کردیم. پس ابتکار و خلاقیت دوم، فاو است که با چند تیتیر کوتاه سرفصل‌هایش را توضیح می‌دهم. یکی انتخاب فاو برای عملیات است. واقعا ذهنی که بتواند فاو را انتخاب کند، این ذهن قابلیت‌های راهبردی دارد. در انتخاب فاو برای عملیات و چگونگی عبور از رودخانه‌ی اروند آثار بسیاری نهفته است. ذهنی که اروند را برای عبور انتخاب می‌کند، بسیار ریسک‌پذیر است. چون این کار ریسک بسیار بالایی دارد. ویژگی اروند چیست؟ عرض، عمق، سرعت آب و تحول حالت آب. من راوی قرارگاه خاتم بودم. حدود ساعت ۱۱ صبح روز اول رفته کنار اروند. حدود ۴ متر آب پایین رفته بود. آدم وحشت می‌کرد که صحنه‌ی جنگ چگونه خواهد شد. آب ۴ متر پایین رفته بود و همه‌ی قایق‌ها به گل نشسته بودند. همه‌ی فرماندهان، رزمندگان، قایق‌داران و سکانداران مثل مرغ پرکنده شده بودند و می‌خواستند که امکانات را انتقال بدهند اما ماندند و آب هم کم‌کم شروع کرد به بالا آمدن و با بالا آمدن آب گویا امید هم در دل‌ها بالا می‌آمد. انتخاب این منطقه برای عملیات دل و جرأت و قابلیت ذهنی بسیاری می‌خواهد. نکته‌ی دیگر اینکه زمین در این منطقه دارای سه مانع اساسی در جنوب، شرق و غرب است. غرب منطقه‌ی خور عبدالله در شرق اروند و در جنوب خلیج فارس است. یک پیشانی جنگی در شمال منطقه‌ی عملیاتی دارد. این پیشانی هم به سه تا جاده منتهی می‌شود. جاده‌ی البحار، جاده‌ی فاو-بصره (استراتژیک) و جاده‌ی ام‌القصر. بر روی زمین هم اگر تانک برود در زمین فرو می‌رود. فقط در شمال این منطقه خط مقابله برای حمله هست.

خلاقیت دیگر، فهم این مسأله است که این زمین امکان اجرای آتش حدود ۸۰ کیلومتر از خسروآباد تا فاو روی یگان‌های عراق که می‌خواهند به فاو برسند را دارد. اصلاً روحیه برای یگان ارتش نمی‌گذاشت.

دکتر حسین اردستانی:

معتقدم والفجر ۸ نتیجه‌ی
ناکارآمدی سبک آزادسازی،
ابتکار و خلاقیت و تحول در
صحنه‌ی جنگ است

شناسایی، پشتیبانی و اداره‌ی صحنه‌ی نبرد داشتید و همچنین چه نتیجه‌ای به دست آمد.

سردار رئوفی: بِسْمِ... الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. با عرض ادب و ارادت به ساحت مقدس حضرت ولیعصر عجل الهک تعالی فرجه و الشریف و با سلام و صلوات و درود بیکران به روان پاک و طیبه‌ی شهیدان و روح پرفتوح بنیانگذار کبیر انقلاب امام راحل مان رضوان الله تعالی علیه و با طلب طول عمر، عزت، سلامتی و سربلندی برای مقام معظم رهبری (مدظله) تشکر می‌کنم از جناب آقای دکتر اردستانی که این توفیق را هم برای بنده و هم دوستان لشکر فراهم کردند تا این‌که بتوانیم، در جمع دوستان حضور پیدا کنیم و اگر خدا بخواهد بتوانیم با زبان قاصر خاطرات فراموش شده، مدارک و اسناد در دست نداشته و در یک کلام با عدم آمادگی بتوانیم حق مطلب را در حدی ادا کنیم که شرمند شهدا نباشیم، ان شاء الله.

البته سال‌ها از آن زمان گذشته و در حافظه‌ی بنده و امثال بنده کلیاتی هست. اگر بخواهند که سوابق و عملکرد یگانی را توضیح بدهیم خیلی نکات و مطالب فراموش ما شده است. بنابراین کلیاتی را در جلسه امروز خدمت دوستان در حد وقتی که بضاعت مان، کلام مان و اطلاعات مان ایجاب می‌کند عرض می‌کنم ان شاء الله تکمیل این جلسه، جلسه‌ای خواهد بود یا در دزفول در مقر لشکر یا تهران، فرق نمی‌کند. در آن جلسه فرمانده گردان‌های عمل کننده، فرمانده محورهای عمل کننده، فرمانده واحدهای حساس مثل مهندسی، اطلاعات، عملیات، توپخانه، ادوات و حتی گردان سکانی حضور داشته باشند. زیرا اگر کل لشکر یا لشکرهای حمایت کننده قیام و آماده و همه چیزشان مهیا بود. اما اگر گردان سکانی یک جایی لنگ می‌زد کل لشکر اوضاعش به هم می‌ریخت.

لذا من با توجه به ۳۰-۴۰ دقیقه وقتی که به بنده

دفاعی، استحکامات و موانع زمین است. همه‌ی آن‌ها را فرماندهی جنگ پشت سر می‌گذارد و وارد زمین جدید می‌شود. پس عملیات فاو به لحاظ شرایط جدید ما حاصل ابتکار و خلاقیت خیر است. یعنی تجربه‌ی خبیر و بدر ریشه‌ی این تحول است. شناسایی خودش کار بزرگی است. در مسأله حفاظت منطقه کار عظیمی صورت گرفته است تا حالا ما نتوانسته بودیم آنقدر خودمان را کنترل کنیم. بسیج و سپاه را خیلی همیشه کنترل کرد. مسأله غواص، مسأله جذر و مد، شناسایی‌ها برای احاطه بر جذر و مد. در والفجر ۸ ما دو تا تمرکز داشتیم. یکی روی شکستن خط که نگرانی زایدالوصفی وجود داشت. نگرانی آنقدر بود که ساعت ۱۰:۱۰ دقیقه شب که آقای رضائی رمز را خواندند،

گفتند: "امشب روزیست که باید بریزید صدامیان را فلان کنید." من کنار آقای رضائی بودم. ساعت دو نصف شب. حالتی که ایشان داشت در ذهنم هست که هنوز مطمئن نبود قضیه صد در صد تمام شده است. ولی ۷۰ الی ۸۰ درصد به یک اطمینان نسبی رسیده بود لذا نفسی کشید و گفت: "این برای ما روشن شد

که نظریه‌ای که تئوری دام عراق برای ما پهن کرده دیگر منتفی شده است."

مجدداً از حضار عذرخواهی می‌کنم از فرماندهان محترم که وقت آن‌ها را گرفتم. بحث را به جناب سردار رئوفی و فرماندهان همراهشان می‌سپاریم. که عظمت جنگ در این عملیات بزرگ لشکر ۷ ولیعصر را بفرمایند. این که چه کرده‌اند و چه موقع به لشکر گفته شد که باید عملیات کنید و کجاها به ایشان محول شد، چه برنامه‌ریزی‌هایی در اطلاعات،

دکتر حسین اردستانی:

در والفجر ۸ ما دو تا تمرکز

داشتیم. یکی روی شکستن

خط که نگرانی زایدالوصفی

وجود داشت

دژبانی از قرارگاه نصر چیزی نباید می‌گفتیم. حفاظت از همان لحظه‌ی اول بود. به هر ترفندی بود رفتیم داخل در حدود ۳۰ کیلومتر کم‌تر و بیشتر رسیدیم به خانه‌های روستایی. که ۳۰۰ متری با خط مقدم که دست بچه‌های ژاندارمری بود فاصله داشت. خیلی با احتیاط با دوربین یک نگاهی کلی و گذرا از پشت بام داشتیم. در حد یک ساعت آنجا بودیم و سپس آمدیم پایین گفتیم بهتر است برویم از نزدیک‌تر چشم‌مان به ساحل هم بخورد و ببینم ساحل چی است. حالا مشکلمان این بود که چه طوری به خط برویم و آیا آن‌ها اجازه می‌دهند یا نه و ما چه بگوییم و خودمان را چه کسی معرفی کنیم. چند نفرمان در اتاق این خانه روستایی نشستیم. قرار شد دو

سه نفر برویم. من، غلامپور و فکر کنم مرتضی (قربانی). گفتیم همه با هم نرویم تا اینها حساس نشوند. بگویند چه شده که همه آمدند اینجا. سه نفری رفتیم تقریباً ۱۰۰ متر مانده به خاکریز اول پدافندی بچه‌های ژاندارمری، سنگری بود حومه‌ی تدارکات و یکی دو نفر آنجا بودند. همانجا جلوی‌مان را گرفتند که کجا می‌روید؟ با هر دردسری که

بود توانستیم تقریباً در سنگری که نزدیک ساحل بود آنجا مستقر شویم. از آنجا برای اولین بار هم ساحل را، هم رودخانه را و هم مواضع عراقی‌ها را که در ساحل دشمن بود در حد ۱۰ دقیقه کم‌تر شناسایی کردیم. نمی‌خواستیم دوستان حساس شوند، همین مقدار آمدیم. بعدش هم از یکی دو نقطه‌ی دیگر بقیه نگاه کردند. دو ساعت، سه ساعت در منطقه بودیم. آن روز برگشتیم و دوباره در قرارگاه جلسه‌ای برگزار شد. قرار شد از فردا یا پس فردایش در حد سه چهار

دادند کلیاتی را عرض می‌کنم. شهریور ۱۳۶۴ بود (تاریخش دقیقاً در ذهنم نیست) که آقای غلامپور در مقر لشکر ۵ نصر در اهواز اطراف کیانپارس نزدیک محل استقرار لشکر ۹۲ ارتش قرار جلسه‌ای را با ما گذاشت. ما رفتیم، دیدیم آقای قالیباف، فرمانده لشکر نصر هم آنجا بود. نمی‌دانستم موضوع چه است. دو ساعت قبل از ظهر بود که به آنجا رسیدیم. آقای غلامپور و مرحوم صیاد و خیلی از دوستان هم مرتضی قربانی، احمد کاظمی، مهدی زبیتی بودند یگان‌های دیگر هم بودند. آنجا نقشه‌ای در اتاق پهن کردند، دیدیم اروند است. یک سال پیش از آن بحث‌هایی بود که منتفی شده بود و نیاز به طرحش اینجا به نظر نمی‌رسید. چون به کالک و نقشه آنجا آشنا بودم.

تا نقشه را دیدم گفتیم اینکه همان کالک یک سال پیش است که بحثی شده و منتفی شده است. گفت: "بله، گفتند اکنون تصمیم برای عملیات اینجا قطعی است و آماده بشوید."

حفاظت عملیات هم در حدی است که الان از اینجا که می‌خواهید خارج بشوید و بروید منطقه. هیچ همراهی از جمله راننده نیست. راننده مشخص است، ماشین مشخص است. یادم هست همه در یک ماشین یا دو ماشین چون هم ما باید حفاظت کار کنیم و هم در منطقه ماشین اضافه نباید برود. از ابتدای کار تأکیدات حفاظتی شروع شد. آنجا توضیحاتی دادند که بناست عملیاتی انجام بگیرد و باید برویم منطقه را ببینیم. فعلاً ۵-۶ یگان هستید که تحت کنترل عملیاتی قرارگاه کربلا هستید. سؤالاتی هم آنجا شد که چرا سال پیش منتفی شد؟ و حالا جایش در این جلسه نیست که توضیح دهیم. بعد از نهار گفتند برویم منطقه. در یک ماشین آمبولانس یا دو ماشین، رفتیم. برای اولین بار بود مسیر را داشتیم می‌رفتیم. اولین جایی که رسیدیم دژبان ژاندارمری بود چون منطقه‌ی پدافندی آنجا دست ژاندارمری بود. در آن

دکتر حسین اردستانی:

حالی که داشت در ذهنم هست که هنوز مطمئن نبودم قضیه صد در صد تمام شده است. ولی ۸۰ الی ۷۰ درصد به این اطمینان رسیده بود که نفسی کشید

نباید داشته باشید. خیلی محکم کار اطلاعات شروع شد. - عرض کردم بخواهیم توضیح بدهیم خیلی مفصل است. اگر همینجوری پیش بریم ۶ ساعت ما صحبت می‌کنیم. - وقتی آقای غلامپور گفت عملیات، اولین موضوع بسیار مهم برای همه‌ی ما، بحث عبور از اروند بود. چه کار کنیم، نه آموزش غواصی نه تجربه‌ی عبور از رودخانه با این شرایط و ویژگی‌ها. اینها سؤالات جدی ما بود. گفتند باید کار بکنید. لذا اولین موضوع، آموزش‌های کلی غواصی بود، و نه آموزش‌های تخصصی غواصی که با لباس و فین و بهمان است. ما آموزش غواصی را البته به صورت خیلی کلی از قبل عملیات خیر شروع کرده بودیم. کار اطلاعاتی مان را شروع کردیم. آقای علی مراد، مسئول اطلاعات، اینجا هستند، فکر کنم تا دو هفته‌ای عبوری ما نتوانستیم داشته باشیم. به دو دلیل یکی اینکه بحث عبور مشکلاتش باید حل می‌شد. شکل و شیوه و نفراتی که باید آماده می‌کردیم. دوم این بود که بالاخره ما در بحث عبور از اروند باید مجوز می‌داشتیم. مجوز نمی‌دادند گفتند: "فعلاً شناسایی". شناسایی کلی منطقه و مواضع در خط دشمن شناسایی بیشتر از روی دیدگاه‌هایی که دوستان ایجاد کرده بودند، می‌شد. در مورد وضعیت آب و جزر و مد اطلاعات جمع‌آوری کردیم. یعنی همان ابتدای کار بچه‌ها جزییات، کلیات، مسائل ریز و فنی و تخصصی و مباحث دیگر و در کل همه‌ی اطلاعات اروند را استخراج کرده و تجربه کردند و این مسأله برایشان روشن و ثابت شد که مثلاً در طول شبانه روز چند بار جزر می‌شود. چند بار مد می‌شود ساعات دقیق جزر و مد و زمان بین جزر و مد همه را دقیق در آوردند. حتی برخی اطلاعات را از مراکزی مثل هواشناسی گرفتیم که البته برای ما کافی نبود. چون خیلی کلی بود. ما با دید عملیاتی نیاز به نکات جزئی در بحث جزر و مد داشتیم. به هر حال اطلاعات جزر و مد بعد از ۴۵ روز همه

نفر نیروی اطلاعاتی یادم می‌آید عدد می‌گفتند که بنا شده به این سه یا چهار نفر نیروی اطلاعاتی، ما اطلاع بدهیم که شما مأموریتی دارید می‌روید تا دو ماه دیگر نه تماسی نه ارتباطی، هیچی با خانواده و عقب و بچه‌ها نخواهید داشت.

دو ماه یادم هست در حدی بود که نفرات هم باید به شکلی در ارتباطاتشان محدود می‌شدند. آنجا خط‌هایی مشخص شد و بعد به جلسه‌ی قرارگاه که برگشتیم فکر می‌کنم برای هر یگانی دو کیلومتر یا یک و نیم کیلومتر فعلاً برای اینکه از

مسیر شناسایی بتوانیم استفاده کنیم مشخص کردند. تقریباً خط حد شناسایی‌ها مشخص شد. برگشتیم این سه چهار نفر بچه‌های اطلاعات را صدا زدیم و گفتیم کجا می‌روید چیزی بهتون نمی‌گیم. آماده بشوید فردا ساعت فلان با مقدای تجهیزات جزئی و مقداری بار همراه حاوی آذوقه و خورد و خوراک به آنها دادیم تا نروند دست به دامان

نیروهای پدافند ژاندارمری شوند و آنجا حساسیت ایجاد شود. (خورد و خوراک هم به اندازه‌ی دو ماه بود). گفتیم هیچ ارتباطی با شما نیست، اگر بنا شد با شما ارتباط بگیریم ما ارتباط می‌گیریم. کانال ارتباطی‌شان فقط من بودم. حتی معاون لشکر آقای کوسه‌چی هم اجازه نداشت. به هر حال خودم رفتم اینها را با ماشین همراهی کردم. سه نفر یا چهار نفر بودند. ساختمانی هم در خط حد مشخص شد. گفتیم جای شما اینجا است. گزارشاتتان را هر موقع خواستم خودم می‌آیم و می‌گیرم. یا خود من شخصاً تماس می‌گیرم یا از قرارگاه رابطیست. به هیچ کس هیچ اطلاعی نباید بدهید و هیچ ارتباطی

مهدی زینتی:

همان ابتدای کار بچه‌ها جزییات، کلیات، مسائل ریز و فنی و تخصصی و مباحث دیگر و در کل همه‌ی اطلاعات اروند را استخراج کرده و تجربه کردند و این مسأله برایشان روشن و ثابت شد که مثلاً در طول شبانه روز چند بار جزر می‌شود



سردار سرتیپ پاسدار دکتر عبدالمحمد روفی

شناسایی کردیم. و آن روز در جریان گزارش اولین اصطلاح مانع خورشیدی را بچه‌های اطلاعات لشکر گفتند. گفتیم خورشیدی چیه؟ گفتند: "این‌ها شکل خورشیدی گذاشتند برای موانع قایق. در جلسه هم وقتی من عنوان اصطلاح خورشیدی گفتم از آن پس تا آخر گزارش‌های دوستان معمولاً از این اصطلاح استفاده می‌کردند. اولین شناسایی کار به هر حال کار بسیار بزرگی بود. همه خوشحال شدند. در واقع باید عرض کنم گره کار باز شد. مشخص شد عبور از اروند چگونه و با چه شیوه‌ای باید عبور کنیم؟ روی ساحل دشمن باید چگونه پیاده شویم و... این یک بحث که خواستم گریز بزنم به بعضی از نکات. همچنین باید عرض کنم کل عملیات را اگر بخواهیم تقسیم‌بندی کنیم از دید خودم عرض می‌کنم.

دو بخش هست؛ در هر دو بخش آن هم تاکتیک‌های ما بسیار قابل توجه هست. بخش اول عملیات از ابتدای کار بود که باید نوع کارها ریز و کلان کارها انجام می‌دادیم تا عبور از اروند و رسیدن به ساحل دشمن که کارهای خاص و آموزش‌های خاصی، تکنیک‌ها و سلاح و تجهیزات خاصی می‌خواست. همه باید انجام می‌شد که برخی آنها

دستمان آمد. می‌دانستیم کی جزر می‌شود. چه مدت جزر است. سرعت آب و تبعات جزر چی است. تبعات مد چی هست. تبعات حالت سکون آب چی است. همه‌ی این شناسایی‌ها را پس از ۴۵ روز انجام دادیم. اولین عبور را لشکر ۷ ولیعصر داشت. اولین شناسایی را از ساحل دشمن لشکر ۷ ولیعصر داشت. اولین بار که بچه‌ها رفتند، اولین عبور از موانع را در همان بار اول، انجام دادند و این برای من خیلی جالب بود. وقتی گزارش را آوردند، دقیق نوع موانع، ارتفاع موانع، عمق موانع ساحل دشمن، مواضع دشمن و استحکامات دشمن را در اولین شناسایی اطلاعاتش را آن چنان دقیق در بیاورند که روی کالک هم پیاده کردند. (اتفاقاً امروز یکی از آن کالک‌ها را آورده‌ام) اولین جلسه‌ای که قرار شد، گزارش بدهیم در یک قرارگاه متحرک بودند. در یک ساختمان مرکز بهداشت یا مدرسه بود، در ذهنم نیست، بیست کیلومتری جاده‌ی اهواز، بیست کیلومتر نرسیده به آبادان بود. سمت چپ روستایی بود که مدرسه‌ای در آنجا بود و یک خانه‌ی بهداشت داشت. در آن جلسه آقا محسن خودش (کل بچه‌های قرارگاه در جریان مأموریت نبودند). آمد به این چند تا فرمانده لشکر دیگر هم که کار را شروع کرده بودند آمده بودند. یادم است کلی گشتیم تا آنجا را پیدا کردیم. وقتی رفتیم دیدیم آقا محسن و آقا رشید و دیگر فرماندهان قرارگاه و آقای غلامپور آنجا بودند و در آن جلسه وقتی من خدمت آقا محسن کالک را باز کردم توضیح دادم که بچه‌ها رفتند پیاده شدند، خدا رحمت کند آقای سوداگر هم در جلسه بود. دائم گزارش‌های آقایان را تأیید می‌کرد. در واقع آقای سوداگر از قرارگاه جمع‌بندی می‌کرد. ایشان تأیید کرد و برادر محسن بسیار خوشحال شد از اینکه اول بار روی ساحل دشمن پیاده شدیم. بعد موانع را عبور کردیم. بعد شناسایی کردیم. بعد نوع و عمق موانع با دقت هر چه تمام‌تر

سه مرحله انجام شد و برای هر یگانی تقریباً باید بگویم کل یگان‌ها سه موج عملیات را طراحی کرده بودند:

موج اول غواص‌ها بودند.

موج دوم نیروهائی بودند که در قایق سوار بودند و بعد از شکستن خط توسط غواص‌ها و گرفتن ساحل دشمن باید سریع خودشان را به ساحل می‌رساندند.

موج سوم گردان‌هایی بودند که باید می‌آمدند در یک حدی که مشخص می‌کردیم در عمق پاک‌سازی را انجام می‌دادند.

حالا حساس‌ترین مرحله، مرحله‌ی موج اول بود، در واقع همان غواص‌ها بودند.

من یک نکته باز یادم رفت. این را عرض کنم. ما بعد از حدود دو ماه یا ۴۵ روز که شناسایی انجام شد، به دستور قرارگاه بنا بود برویم در منطقه استقرار پیدا کنیم و عقبه، مواضع و جاده‌ها را آماده کنیم. لذا بلافاصله بعد از دستور قرارگاه، ۷-۸ تا لشکری که عرض کردم یک قسمت از خط را از ژاندارمری تحویل گرفت. یادم است که دو و نیم کیلومتر خط حد ما شد که از ژاندارمری تحویل گرفتیم و بقیه یعنی در یک لحظه همزمان گردان‌ها آمدند از ژاندارمری خط را گرفتیم. از شب تا صبح ما در منطقه بودیم و هیچ کس از ژاندارمری در منطقه نبود. هماهنگ شده بودند و اصلاً نمی‌دانستند قضیه چیست. بالاخره اخباری نباید بیرون می‌رفت. آن مدتی که گردان‌ها در خط ما مستقر بودند، مجبور بودیم هیچ آرایش جدیدی غیر از آرایش عادی و معمولی نداشته باشیم. از اول جنگ تا آن روز خط پدافندی اروند دست ژاندارمری بود. خاطرم آن هست از اخبار ثابت هر روز جنگ در جبهه‌ی خوزستان تبادل چند تا گلوله‌ی آتش بین ژاندارمری ایران و نیروهای عراقی بود. دقیقاً هر روز این اخبار را ما داشتیم. ۴-۵ تا می‌گفتند خط عادی بود. عراقی‌ها هم خطشان عادی بود. هیچ فعل و انفعالی تا آن روز صورت نگرفته

ابتکاری بود مثل اینکه ما همزمان روی اینکه بی‌سیم را چه جوری آب‌بندی کنیم تا بچه‌ها تو آب ببرند و تماس هم بگیرند. یا مثلاً اینکه آر.پی.جی را چه جوری آب‌بندی کنیم که بچه‌ها بتوانند از داخل آب و هنگام عبور از رودخانه شلیک کنند. یادم می‌آید آن موقع اسلحه‌ی کوچک درخواست کردیم که یوزی‌ها را از ژاندارمری جمع کردند و به هر یگانی ۴۰-۵۰ تا یوزی و ۴۰-۵۰ تا تفنگ ۴۰ میلی‌متری دادند. این‌ها را ما درخواست کردیم. از این‌ها باید استفاده می‌کردیم. غواص نمی‌توانست سلاح سنگین ببرد باید سبک می‌برد تا اینکه از روی ساحل بتواند یا در خود آب بتواند شلیک کند. حتی کلاشینکف‌ها آب‌بندی شد. مسلسل‌های یوزی آب‌بندی

شد. آر.پی.جی‌ها آب‌بندی شد. خودمان بی‌سیم‌ها را همه آب‌بندی کردیم. هر یگانی برای خودش کار می‌کرد بعد آقا محسن تأکید می‌کرد هر کس به هر ابتکاری رسید بیاید و در جلسه‌ی قرارگاه بگوید تا اینکه یگان‌های دیگر هم استفاده کنند. در جلسات این موارد را مطرح می‌کردیم و در واقع تجاربی بود که دیگران استفاده می‌کردند. این یک مرحله از

کل عملیات تا رسیدن به ساحل دشمن بود. و یا مسئله رعایت حفاظت در منطقه که کلی مطلب در این هست. مثلاً اینکه تردد ماشین‌ها چطور و چگونه باشد؟ مواضع چطور ایجاد شود؟ مهندسی چطوری وارد منطقه شود؟ کی کار کنیم؟ روی کار در سکوت شب خیلی بحث داریم. این مرحله‌ی اول از کار بود و مرحله‌ی بعد هم مرحله‌ی بعد از شکستن خط بود، از ساحل دشمن تا عمق منطقه و رسیدن به اهدافی که در عمق منطقه تعریف شده بود. مرحله‌ی دوم از عملیات یا کل عملیات باز در

سردار رئوفی:

اولین اصطلاح مانع
خورشیدی را هم آنجا
بچه‌های اطلاعات لشکر
گفتند



سردار کوسه‌چی

آب می‌رفت بنابراین عبور از روی آنها راحت بود در حالتی که به خط می‌زدیم قایق‌ها از روی موانع که حالا زیر آب بود می‌رفتند.

در این عملیات جاده‌های ما، نهرهای آب بودند و وسیله‌ی تردد ما قایق بود. ماشین که نبود برای عبور از اروند از قایق باید استفاده می‌کردیم. نهرها را تقسیم کرده بودند که یگان ما ۷ تا نهر داشت. یادم هست وقتی مد می‌شد همه‌ی آن‌ها قابل استفاده نبودند. برای قایق چند تایش قابل استفاده بود. باز ما طوری خط‌دها را تقسیم کردیم که از سه محور به خط بزنیم، بنابراین سه نهر در عقبه انتخاب کرده بودیم و نکته‌ای که در این جا وجود داشت اینکه نهرها هم موقع مد پر آب می‌شدند و در جزر قابل استفاده نبودند چون قایق‌ها در گل ولای گیر می‌کردند.

نکته‌ی بعدی اینکه وقتی مد می‌شد دید عراقی‌ها خیلی محدود می‌شد. بر روی آب اشرف نداشتند. مد که می‌شد آب ۳، ۴ متر بالا می‌آمد و آن‌ها دید نداشتند. حتی مد که می‌شد ما ساحل عراق را نمی‌دیدیم. آن‌ها ما را نمی‌دیدند. آن قدر آب بالا می‌آمد که تا حدود وسط‌های آب شاید دید وجود داشت. بقیه‌اش دید نبود. مد که می‌شد باز اشرف

بود. ما مجبور بودیم دست هیچ تغییری در مواضع، اسلحه حتی ارتباطات نگذاریم. عرض کنم ارتباط بی‌سیم، همان ارتباطات بود، همان کدها و رمزها بود. حتی تا این حد دقت شد، اطلاعات گرفتیم ببینیم ژاندامری روزانه چند بار مکالمه‌ی بی‌سیم داشته است. مثلاً تعداد تماس فرمانده با نفرات در خط، تعداد تماس بی‌سیم را هم رعایت می‌کردیم. تا اینکه عراقی‌ها حساس نشوند. مثلاً چند ماشین ژاندارم‌ری در منطقه حرکت می‌کردند. چه نوع ماشینی استفاده می‌کردند. همه‌ی این‌ها را ما رعایت می‌کردیم تا قبل از شروع عملیات این‌ها کامل رعایت شد. در حدی رعایت شد که عراقی‌ها از ساحل خودشان هیچ تغییر و تحول و فعل و انفعالی از این طرف در گزارش‌هایشان نبود. بعضی مورد اگر داشتند، می‌گفتند فریب است.

یکی از بحث‌های جدی در جلسات قرارگاه این بود که هنگام جزر یا مد از آب عبور کنیم. و اساساً چه ساعتی به خط بزنیم؟ خیلی بحث بود، شاید چندین جلسه. نظرات هم متفاوت بود. بعضی فرمانده یگان‌ها می‌گفتند در جزر بزنیم خوب است و بریم از قسمت سمت چپ که از سمت جنوب وقتی آب مد می‌شد عبور کنیم. بعضی نظرات هم این بود که نه در حالت سکون بهتر است. این هم نکته‌ای که عرض کنم نظر کارشناسی جدی قابل دفاعی که دفاع هم از آن کردیم عملیات بهترین زمان سکون است. و این نظر، لشکر ۷ ولیعصر بود. خاطریم هست قریب به اتفاق دوستان نظرشان یا جزر بود یا مد بود. آن هم با این استدلال که ما بیایم به خاطر اینکه بچه‌ها خسته نشوند، از این جریان آب کمک بگیریم که بچه‌ها را به ساحل دشمن برسانند. هم در مد می‌توانستیم کمک بگیریم، هم در جزر می‌توانستیم کمک بگیریم. منتها ما توجیه‌مان این بود بهترین حالت حالت مد هست به چند دلیل که بعضی از دلایل در ذهنم هست عرض می‌کنم اول اینکه وقتی آب بالا می‌آمد کل موانع زیر

عرض منطقه‌ی ما برای زدن به خط چیزی حدود ۹۰۰ متر در ساحل دشمن بود.

سردار رئوفی: سمت جنوب فاو، خانه‌های فاو که تمام می‌شوند، خط حد ما بود با ۲۵ کربلا، سمت چپ ما لشکر ۱۹ فجر بود وقتی ما در زمان مد و با قایق روی اروند می‌رفتیم، می‌گفتیم که پس چرا نمی‌رسیم. ترتیب عملیات این شد که بنا شد ساعت تک را به یگان‌ها بگویند. نکات ریز و ظریفی ست. ساعت تک ساعت مشخص، ۱۰:۳۰، ۱۱:۰۰، حالا، هر ساعتی مشخص شد. منتها این دفعه این حالت سکون برای یگان‌ها ساعت‌هایش متفاوت بود که کی ۴۵ دقیقه را کی باید به آب بزند که در اختیار داشته باشد. حالت سکون از ما شروع می‌شد یا از بالا شروع می‌شد. یادم نیست بالاخره از یکی از یگان‌ها یا از انتهای چپ یا از انتهای راست حالت سکون بین جزر و مد شروع می‌شد از آن یگان که شروع می‌شد، یگان بعدی تفاوتی بین حرکت‌شان و زدن به آب خود به خود ایجاد می‌شد. برای زمان بندی آنجا گفتند ما ساعت تک را به شما می‌گوییم. اینکه چه ساعتی وارد آب بشوید آن ساعت ساعت مد شماسست یا سکون آب هست. دست خود یگان‌هاست. زمان زدن ما به آب یادم است ۱۲:۰۰ یا ۱۱:۳۰ بود.

نکنه‌ی دیگه اینکه که خیلی جالب بود بچه‌ها در حالت مد که می‌رفتند چون آب بالا می‌آمد تشخیص مسیرها بسیار مشکل بود. حالت جزر بالاخره مواضع دشمن مشخص بود ما شاخص گذاری مان مواضع دشمن بود. مد که می‌شد خیلی مواضع عراقی‌ها دیده نمی‌شد. باز با ابتکاری که بچه‌ها کلی کار کردند در حالت مد برای اینکه شاخصی، نشانه‌ای علامتی وجود داشته باشد. چراغ‌های LED کار گذاشتند. یک چراغ بود بچه‌های مخابرات کار کرده بودند این را بچه‌های غواص سه چهار ساعت قبل از شروع عملیات کار گذاشتند.

طبق شاخص گذاری قرار شد چراغ‌های LED در

بودن و تسلط دید و تیر عراقی‌ها روی آب اروند کم می‌شد. جزر که می‌شد آب ۴، ۵ متر پایین می‌رفت و با یک نگاه می‌توانستند کل اروند را ببینند و حتی کل ساحل ما را که از نقطه‌ی جزر بیرون می‌آمد هم می‌دیدند. دیدشان کامل بود. دوستان اطلاعات و عملیات روی این مسأله کار کرده بودند. در جزر هم باز بهترین فرصت بود که آب حالت سکون داشت نه پایین می‌آمد و نه بالا می‌رفت. عین استخری می‌شد و عبور از آن مزاحمتی برای غواص‌ها ایجاد نمی‌کرد. چون جزر می‌شد مزاحمتی بود. مد می‌شد مزاحمتی بود. منتها در مد بچه‌ها می‌گفتند ما راحت‌تر می‌توانیم در آب فین بزنییم تا در حالت جزر یا مد. می‌گفتند

که در حالت سکون بهترین زمان است. حالت سکون هم بین ۴۰ تا ۴۵ دقیقه بود که ۴۰ دقیقه حداکثر زمانی بود که ما نیاز داشتیم تا غواص‌ها از ساحل خودی خودشان را به ساحل دشمن برسانند. دقیقاً بارها این را بچه‌های اطلاعات چک کرده بودند. ۴۵ دقیقه وقت نیاز داشتیم. این‌ها بحث‌های خیلی ریزی بود. در سابقه‌ی هیچ جا این بحث‌ها نبود که بگوییم تجربه‌ای بوده، اطلاعاتی بود که بتوانیم از جایی استفاده کنیم. از سویی هر کدام از یگان‌ها در موج اول سه گروهان غواص داشتند و هر گروهان غواص هم بین هشتاد تا صد نفر، به صد نفر نمی‌رسیدند زیر صد نفر، بودند. متأسفانه یکی از کمبودهای جنگ بود که به صد نفر نمی‌رسیدیم.

مشکل لباس داشتیم. می‌توانستیم بیشتر داشته باشیم. فکر کنم ما بیش از دو گروهان برای هر محور نیرو برای زدن به خط داشتیم. منتها آقایان نتوانستند لباس بیشتر بدهند. یعنی نبود که بدهند.

سردار رئوفی:

حدود سی بار خودمان از رودخانه عبور داشتیم که برای شناسایی‌های خودمان بود. معابر را شناسایی می‌کردیم به اضافه‌ی اینکه نیروهای خودمان را توجیه می‌کردیم. کار دیگری که کرده بودیم این بود که چند بار اول که رفتیم برای شناسایی معمولاً در حالت جزر می‌رفتیم و بچه‌ها پیشنهاد دادند درست است که عرض رودخانه کم است اما در حالات دیگر هم امتحان کنیم

می کرد این علامت را می داد. به این ها گفته بودیم یا از صوت فشاری به حنجره بیارید یا دو تا تق تق بزنید بدانیم رسیدید به ساحل آماده ای اجرای عملیات هستید. این کار هم کار شد. عرض کردم همه اش ابتکاری بود. البته یگان های دیگر هم از این ابتکارات وقتی در جلسات گفته می شد استفاده می کردند. آن شب توضیحاتش جزئیست. من ورود نمی کنم دوستان توضیح خواهند داد. الحمدلله شب عملیات یک محورمان نه شهید داشتیم نه مجروح. در یکی از محورهایمان حدود یکی دو تا شهید داشتیم. آقای صالح نژاد خودش فرمانده گردان بودند. در یک محور شهید و مجروح نداشتیم. در دو محور چند تا شهید

و مجروح داشتیم. همین که به خط (ساحل) دشمن رسیدند. ۱۰۰ متر را پاکسازی کردند. فقط بچه های غواص حداکثر ۱۰۰ متر پاکسازی می کردند. آن هم خط اول عراقی ها بود، نمی توانستند با لباس ها و وضعیت در عمق بروند. چون بلافاصله وقتی این ها به خط می زدند موج دوم همه در قایق ها نشسته بودند موج دوم قایق ها را می بردند پیاده

می کردند که از غواص ها عبور کنند. عملیات را در عمق ادامه بدهند که این کار هم با موفقیت انجام شد. عرض کردم نکات دیگری هم هست ضیق وقت هست ما خیلی توضیح ندهیم.

مجری: شما در محور چند معبر داشتند؟

سردار رئوفی: عرض کردم سه معبر شناسایی کرده بودیم. از این سه معبر به خط زدیم. در عرض ۲۵۰۰ متر - ۲۴۰۰ متر.

دکتر اردستانی: از زمانی خط دشمن را می گرفتید عراق از همان اول از محور خط ساحلی فشار و پاتک سنگین روی شما و خط نصر گذاشت.

سه محور سه رنگ قرمز، زرد، سبز باشد. غروب، روزی که بنا بود عملیات انجام شود به بچه های اطلاعات گفتیم ببرید هر کدام این رنگ ها را در محور خودش نصب کنید. نصب که کردند آب رودخانه مد می شد. گفتیم نکنند نورش بزند و روی آب منعکس شود عراقی ها ببینند. دایم می رفتیم نگاه می کردیم عراقی ها چه عکس العملی نشان می دهند. که دیدیم هیچ عکس العملی نیست. بنابراین آن شب سه گروهان غواص از سه نقطه در آب رفتند. این سه گروهان غواص کلی تمرین کرده بودند. این که این ۸۰-۱۰۰ نفر غواص عرض اروند را بروند، که سازمان شان به هم نخورد، آرایش بگیرند، همدیگر را پیدا کنند، بعد به خط بزنند و روی هدف هم بروند، برای این ها کلی تمرین داشتیم. یا مثلاً اینکه طناب بدهیم دستشان به پایشان نیچد، دست های همدیگر را بگیرند، فکرشان خسته می شود، خیلی روی این مسأله کار شد تا این که نهایتاً طناب دادیم دست بچه ها و با طناب حرکت کردند. طناب هم ایجاد مشکل می کرد بعضی وقت ها یکی که خسته می شد کندتر یا دیرتر فین می زد و طناب می پیچید دور پای های بچه ها. اما شب عملیات موضوع بدرقه ای این سه گروهان غواص هم جانب بود. آقای دکتر عابدی داشت صحبت می کرد. من بودم و حاج صادق حال و هوایی بچه های غواص آن شب داشتند خودشان را آماده می کردند. نهایتاً از زیر قرآن رد شدند و سرانجام به آب زدند. ارتباط خیلی مهم بود. اگر بی سیم به آن ها می دادیم امکان تماس نبود. سیم می خواستیم بدهیم که سیم های جنگی امکانش نیست در آب این همه مسیر را با خودشان ببرند. همه کاری روی این مسأله شده بود. آخر سر به جمع بندی رسیدیم بی سیم آب بندی شده به آن ها بدهیم. هدفون به بچه ها داده بودیم. هدفون هایی که غنیمتی و عراقی بودند. باز هم ابتکار بچه های مخابرات بود. به این فرمانده گروهان گفته بودیم صوت از اینجا بیرون بیاید کافی است و از لب نمی خواهد بیرون بیاید. تارهای صوتی حرکت

سردار رئوفی:

وقتی جزر شد پیاده شدیم تو موانع، من تا سینه رفتم تو لجن! گفتم خدایا بچه ها با اسلحه، با تیربار، با آر.پی. جی اینها چطور از توی این لجن ها بلند شدند رفتند آن طرف!

پیرامونی عملیات والفجر ۸ و نقش بی‌بدیل لشکر ۷ ولیعصر پرداخت.

دکتر اردستانی: صحبت‌های آقای رئوفی هنوز تمام نشده است.

ما به مدت ده دقیقه در خدمت سردار رئوفی برای پاسخ به سؤالات هستیم. من عذرخواهی می‌کنم سردار ما از این صحبت‌ها سیر نمی‌شویم، به هر صورت واقعیت این است که هر کدام از این یگان‌ها نقش خاص خودشان را داشتند. دو، سه نکته را سردار رئوفی گفتند که من خودم با اینکه پیرامون والفجر ۸ زیاد کار کرده‌ام ولی اطلاعی نداشتم. مثل بحث اولیه‌ی شناسایی و یا بحث عبور در زمان سکون آب. لذا دوستانی که سؤال دارند دست‌شان را بلند کنند که میکروفن بیاید. آقای رئوفی هم لطف کنند کوتاه جواب دهند تا ما برسیم از دوستان دیگری استفاده کنیم.

نفوذ گردان‌های لشکر ۷ به عمق و مقاومت آن‌ها در خیلی از کتاب‌های مرکز اسمی از لشکر نیست ان‌شالله نقش بچه‌های لشکر مطرح شود. من دو تا نکته و نظر داشتم. یک توضیح اسامی گردان‌ها با فرماندهان‌شان ضروری بود اگر در صحبت‌هایتان مطرح می‌شد و مدتی که آموزش دیده می‌شد، می‌دانیم که خیلی آموزش‌های سختی بچه‌ها دیدند. و دوم اینکه در مورد نفوذ داخل عمق یا پایگاه موشکی بحث خوب و کاملی مطرح نشد. در مورد پاکسازی من فکر می‌کنم عراقی‌ها خیلی سنگین با ما جنگیدند. ما فقط ۸ تا بچه‌های غواصمان و فرمانده گردان‌مان، فرمانده گروهان‌مان، اکبری، معاون او، برادر رحمانی، فرمانده دسته و روحانی گردان برادر سیفی، شهید شدند. ۸ تا بچه‌های غواصمان شهید شدند. ۱۳ نفر هم از بچه‌های خاکی ما شهید شدند روی هم ۲۱ شهید که سه تا از این شهدا داخل سایت موشکی بودند که دو تا از آن‌ها را عراقی‌ها اسیر کرده بودند. رقتیم جسدها را بیاوریم دست‌هاشان بسته بود. من فکر می‌کنم از مسأله‌ی مقاومت عراقی‌ها بحثی مطرح نشد.

سردار رئوفی: در همان شکستن خط، قایق‌ها که داشتند می‌رفتند به این صورت نبود که قایق‌ها به راحتی، آن طرف بروند. زیر رگبار گلوله‌ها و تیربارهایی که از جناحین می‌زدند عبور کردند. یک کشتی بود که غرق شده بود و به گل نشسته بود. مواضع عراقی‌ها در آنجا بود. از اول هم بچه‌ها شناسایی کرده بودند، هم از داخل سوراخ‌ها سنگر ساحل و هم از روی خود عرشه کشتی می‌زدند. بیشترین فشار از همین جناح چپ و در واقع از روی همین کشتی و با یکی دو تا تیربار بود. از راست هم

باز آخرین مواضع بین ما و آقای مرتضی قربانی در ساحل مانده بود. حداقل دو، سه ساعت مانده بود. بچه‌ها که می‌رفتند از دو طرف به شکلی زیر آتش بودند. خلاصه‌ی مطلب اینکه لشکر ۷ در اینجا که خط را شکافیدیم تا جاده‌ی البحار جلو رفتیم. منتها مرتضی قربانی از آن طرف کار خودش را انجام داده بود. البته قرارگاه تیپ ۱۰۱ دشمن در انتهای شهر فاو مانده بود چون مرتضی اینجا را عمل نکرده بود. برای ما قسمتی هم از سمت چپ مواضع بین ما و ۱۹ فجر مانده بود. ما در یک مرحله، پاکسازی اینجا را تا جاده‌ی البحار انجام دادیم و بعد از این فشار از سمت کارخانه نمک بود به خاطر اینکه خط دفاعی دومی هم ما داشته باشیم، که بعد از تانک فارم‌ها، مخزن‌های نفت آنجا جاده‌ای آسفالت‌های بود خاکریزی زده شد. نمی‌دانم ۴۸ ساعت، دو روز، سه روز هم در واقع آنجا پدافند داشتیم. بعد انتهای جناح راست منطقه کل عملیات به لشکر ۷ داده شد. آنجا پاتک‌ها شروع شد و جاده‌ی آسفالت تا اروند دست ما بود. البته با این ضیق وقت نمی‌شود به همه‌ی مسائل

سردار رئوفی:

به اعتقاد من هر چند هوانیروز وظیفه پشتیبانی را هم بر عهده داشت لیکن بچه‌های نیروی هوایی علی‌الخصوص شهید بابائی و غلامی و ستاری، ۷۰ فروند هواپیمای جنگی عراق را روی فاو زدند که دنیا غافل گیر شد



سردار کلویی

چپ و راست‌تان اشاره فرمودید و سوم راجع به حماسه‌هایی که حین کار جدابیت و هیجان داشته اگر مطالبی است، توضیح بفرمایید.

تضارب آرای پیش از عملیات ولفجر ۸

سردار رئوفی: یک سال پیش از عملیات در جلساتی که بحث‌هایی می‌شد، طرح به شکلی کلاسیک مطرح شد. با یک ویژگی‌هایی که قطعاً اجرای آن نه عملی بود و نه نتیجه‌ای داشت. لذا طرح متفی شد و ماند که این مباحث را به اجمال گفتم در مورد مخالفت‌ها می‌توان گفت که [پس از آن که فرماندهان نسبت به اجرای آن قانع شدند دیگر] هیچ کس هیچ مخالفتی در هیچ جلسه‌ای نداشت، اما با شکل و شیوه و تاکتیک کار نظرات مختلفی وجود داشت.

هماهنگی لشکر با یگان‌های چپ و راست

سؤال دوم شما درباره‌ی بحث الحاق یگان‌های مجاور بود که من اشاره کردم، در مرحله‌ی اول بعد از شکستن خط و گرفتن ساحل، جناح چپ ما ۱۹ فجر بود تا بعد از ظهر آن روز، مسیر را اشتباه رفته بودند. حتی بخشی از منطقه‌ی لشکر ۱۹ فجر را ما ورود کردیم. از جمله قرارگاه گردان و یا گروهانی

خیلی سنگین بود. نکته‌ی آخر اینکه بچه‌های گروهان غواص گردان حمزه سه دسته‌اش با هم نتوانستند به خط بزنند. آرایش پیکانی بچه‌ها داشتند ولی از هم باز شدند. داخل جریان آب از هم جدا شدند. یک دسته ما [را فشار آب، منحرف کرد و] به خط حد ۱۹ فجر برد. یک دسته به گردان بلال زد. فکر کنم اگر اشتباه نکنم شهید صالح، شهید اکبری و شهید حیدرپور که نوک دسته بودند، این‌ها به خط خودمان زدند. معبر اصلی لشکر هم این معبر شد، چون بیشترین خون می‌شود گفت داخل این معبر ریخته شد و تنها فرمانده گردانی که شهید شد، صالحی بود که خوب است که از این شهید بزرگوار هم یادی بکنیم.

سردار رئوفی: گردان‌ها طوری که اشاره کردم رد شدند. ما جمعاً در سه موج و هر موجی سه گردان مبارزه کردیم. کل استعداد لشکر ۹ تا ده تا گردان بود. گردان‌هایی که اسامیش هم در ذهنم هست. گردان‌های کربلا، عمار، حمزه، جعفر طیار، کربلا، مالک اشتر و بلال. جمعاً نه ده تا گردان در عملیات ولفجر شرکت داشتند. منتها اشاره هم کردید ما مقاومت‌های اصلی را عرض کردیم. در ساحل بچه‌های غواص درگیر شدند. دلیل و سندش هم این همه شهادتی که در محور دادیم. درگیری بچه‌ها و مقاومت عراقی‌ها به سادگی نبود. بعضی سنگرهای عراقی بتونی بودند. استحکامات خیلی جدی‌ای حتی استحکامات قدیمی دو سه ساله داشتند. ما تا ظهر درگیر بودیم که آخرین درگیریمان سقوط قرارگاه تیپ ۱۰۱ دشمن بود که فرمانده تیپش را هم خود بچه‌های ما اسیر کردند. بقیه‌ی اسرا را هم بیرون آوردند. که آقای کوسه‌چی توضیحاتی خواهند داد.

آقای رزاق‌زاده (از حضار در جلسه): اگر راجع به مخالفت‌هایی که برخی از یگان‌ها می‌کردند و یا شناسایی‌هایی که برای انجام عملیات صورت گرفت و بعضی از مخالفت‌هایی که برای انجام عملیات بود توضیح بیشتری می‌دادید خوب بود. دوم راجع به چگونگی هماهنگی‌تان با یگان جناح

بود، ایشان همراه گروهان غواص رفته بود به ساحل دشمن و آنجا شهید شده بود. شاخصین در غواص ها آقای اکبری، (فرمانده گروهان) آقای صالحی (جانشین اطلاعات لشکر) پورمحمدحسین (جانشین لجستیک لشکر) و آقای سیدمحمد غفاری بودند. همچنین از شاخص ها شهید عسگری، (فرمانده گردان) و جانشینش، آقای شعبان پور بودند. این دو با هم شهید شدند و آقای نجف آبادی (مسئول تخریب). همین ها در ذهنم هست.

مجری: برای شادی روح همه شهدای لشکر ۷ ولیعصر (عج) و شهدای گمنام و شهدای شاخص شان صلواتی بفرستید. ضمن گرامی داشت نام و یاد و خاطره‌ی همه شهدا که همه ما مدیون آن‌ها هستیم، دوستان توجه داشته باشند جلساتی که در مرکز برگزار می‌شود بیشتر صورت پژوهشی دارد. بیشتر دنبال این هستیم یک سری وقایع تاریخی، یک سری مسائلی که می‌تواند تجربه و درس باشد، ناگفته‌هایی که خیلی‌ها پیش در سینه‌ی دوستان هست دنبال این هستیم که این‌ها استخراج شود. مباحثی مثل خاطرات جای خودش گفته می‌شود. آخرین سؤال را سردار کسائیان به صورت مختصر بفرمایند.

سردار کسائیان: سردار دو مسأله را فکر می‌کنم به آن‌ها کم پرداخته شد. یکی بحث بازسازی و ساحل سازی بود. بحث دیگر ادامه‌ی عملیات است و اینکه آیا نقشی برای شکستن مقاومت لشکر گارد دشمن داشتید یا نه؟ و سؤال پایانی این که سه تا معبری که تعیین کرده بودید آیا هر سه معبر باز شد یا نه؟

خدمات مهندسی رزمی لشکر در عملیات والفجر ۸

سردار رئوفی: در عقبه‌ها کارهای سنگین مهندسی انجام شد. بالاخره نیاز به جاده‌های در دسترس بود. نیاز به موضع توپخانه‌ی سنگر بود. البته خودداری از صدمه زدن به پوشش‌های منطقه تأکید می‌شد یعنی کل تأکید و حساسیت این بود که سعی کنیم حتی یک نخل خرما‌ی اضافی هم قطع نکنیم. بعضی جاها که

یا یک متری بود که در منطقه‌ی خط حد لشکر ۱۹ بود. و بچه‌های ما به خاطر اینکه جناح خودمان را خودمان تأمین کنیم، آنجا عمل کردند. تا بعد از ظهر یا ظهر آن روز با بچه‌های لشکر ۱۹ فجر به شکلی الحاق صورت گرفت. لشکر ۲۵ به فرماندهی سردار قربانی هم به این دلیل که اصل هدفش خود شهر فاو بود در حاشیه شهر، تقریباً جناح ما نیامده بودند. در حالی که در آن منطقه قرارگاه تیپ ۱۰۱ دشمن بود و مقر بسیار مهمی بود که رها شده بود. باز، هم به خاطر الحاق و هم به خاطر پاکسازی عملیات، نیروی خود ما رویش عمل کردند. اسیر و از جمله فرمانده تیپشان را بچه‌های ما به اسارت گرفتند.

پیوستن لشکر ۱۹ فجر به لشکر ۷ ولیعصر

یکی از حضار: من اعزامی از گردان زینب از لشکر ۱۹ فجر بودم. چیزی که سردار فرمودند خط حد لشکر ما با گردان مالک اشتر باید عرض کنم ما با آن‌ها الحاق کردیم، ولی در آن زمان مشکلی پیش آمد که نتوانستیم به هدفمان برسیم. برادر سلیمانی شهید شده بودند. فرمانده گردان و معاون اول گردان زخمی شده بودند. معاون دوم گردان زخمی شده بود. سوم و چهارم عملاً زخمی بودند و ما مجبور بودیم از فرمانده گردان تابع مان که فرمانده گردان مالک اشتر بود تبعیت کنیم. با این وضعیت تا ظهر، یکی از گروهان‌های ما تحت فرمان گردان مالک اشتر شما بود که بعد تقریباً وارد پایگاه اصلی عراقی‌ها شدیم.

شهدای شاخص لشکر ۷ ولیعصر (عج) در عملیات والفجر ۸

یکی از حضار: در خصوص شهدای شاخص لشکر ۷ حضرت ولیعصر (عج) در عملیات والفجر ۸ خیلی اگر خاطره‌ی خاصی دارید. تقاضا داریم توضیح بفرمائید.

سردار رئوفی: جمعاً آماری که دوستان به ما دادند ۷۰-۷۵ نفر شهید داشتیم. در کل عملیات والفجر ۸، شاخص‌ترین شهید ما، شهید صالحی فرمانده گردان



امیر سرتیپ دوم خلبان چیتفروش

می خواستیم جاده بکشیم ناچار بودیم بعضی نخل ها را قطع کنیم. متنها همان نخل ها را با برگ هایشان می خوابانیدیم روی جاده. جاده ها تا روز عملیات استتار بود و مواضع توپخانه ای هم که زده شده بود. کاملاً استتار بود. تا روز عملیات عموماً از خانه های روستایی هم برای استقرار عقبه های نیروهای پیاده استفاده می شد. سعی کردیم سنگری جدیدی در روستا ایجاد نکنیم. البته عقبه های اصلی یگان ها، از جمله لشکر ۷ ولیعصر (عج) در کناره های بهمن شیر یعنی ۱۰-۱۵ کیلو عقب تر از اروند بود که خیلی در دید عراقی ها نبود.

نقش لشکر ۷ ولیعصر (عج) در عملیات عبور از اروند

عمده ی بحث که برای دفع پاتک ها و برخورد جدی و سنگین کل یگان های عمل کننده در خط پدافندی بود. همین که عراق احساس کرد مواضعی ایجاد کردیم و بنا است که تثبیت کنیم و بمانیم، پاتک های سنگین شروع شد. پاتک به کارخانه ی نمک مفصل بود. جناح راست عملیات که ما بودیم از جاده ی آسفالت البحار تا اروند پاتک های بسیار سنگینی را ما در آنجا پاسخ دادیم. من خاطرم هست حداقل دو نوبت تانک یا نفربر عراقی ها تا روی خاکریز خودی هم آمد. آنقدر درگیری نزدیک بود که دوستان اشاراتی خواهند کرد عمده ی پاتک ها و برخورد ما با نیروهای پاتک کننده در خط پدافندی بود.

مجری: متشکریم سردار لطف کردید وقت گذاشتید. ضمن تقدیر و تشکر از سردار رئوفی دعوت می کنم از سردار کوسه چی، جانشین وقت لشکر ۷ ولیعصر، که صحبت شان را شروع کنند.

شناسایی های ابتدایی اروندرود

محمد عبدی مراد: (مسئول اطلاعات عملیات لشکر).
بسم الله الرحمن الرحيم.
عذر می خواهم از سردار کوسه چی که به جای

ایشان آمدم. بنده آن موقع در اطلاعات بودم که قبل از عملیات والفجر ۸ به همراه مسئول اطلاعات و لشکر آنجا حضور پیدا کردیم، اواخر شهریور یا اوائل مهر بود، سه چهار نفری داخل منطقه شدیم. می خواستیم برای شناسایی ها آمادگی پیدا کنیم. طوری هم که سردار رئوفی اشاره کردند تا ۴۵ روز مجوز عبور از رودخانه را نداشتیم. در ظرف ۴۵ روز چند تا کار انجام دادیم. اولین کار ما بررسی سواحل خودی و اینکه نهرها از کجا می آیند و به کجا ختم می شوند و چطوری به رودخانه متصل می شوند. بحث پوشش در منطقه بود که از خط خودی تا کنار اروند باید رعایت می شد. بحث بررسی دقیق جزر و مد بود. اشل هایی داخل اروند و داخل نهرها گذاشته بودیم. مأمور هم گذاشته بودیم که مرتب می رفتند و بررسی می کردند. اولش خیلی می رفتیم. ساعت به ساعت می رفتیم و این ها را بررسی می کردیم تا بعداً که حالات جزر و مد آمد دست ما، ساعت را کم کردیم. ولی جزر و مد دقیق را به دست آورده بودیم. اینکه ساعات آن چطوری است؟ وابستگی به ماه و روز چه طوری است؟ همه را کامل به دست آورده بودیم. بعد بچه ها ارتباطی با سازمان بنادر و کشتیرانی پیدا کردند. آن ها هم جدول هایی

سیگار می‌کشیدند. می‌گفت دودش نزدیک ما هم می‌آمد. آتش سیگارشان را هم احساس می‌کردند. کاملاً موانع را شناسایی کردند. موانعی به شکل خورشیدی و بالای آن به صورت توپی بود. بعضی از جاها هم تله منور کار گذاشته بودند. بعد از آن یک ردیف توپی بود و بعد از آن سنگرهای عراقی بودند. این را به صورت کامل شناسایی کردند. اولین شناسایی را که ما انجام دادیم بچه‌ها برگشتند. سردار سعیدفر صبح آمد و می‌خواست بررسی کند. وقتی گزارش را دادیم خیلی خوشحال شد که اولین عبور انجام شده است.

دکتر اردستانی: چه تاریخی بود؟

تاریخ دقیقش یادم نیست. فکر کنم اوائل آذر یا اواخر آبان ماه بود. بعد شکل موانع را کامل آنها با دست کشیدند و هنوز اسم نگذاشته بودند. مثل موانع خورشیدی و یا ۸ پری به هر حال گزارش آن را در قرارگاه مطرح کردند. آنجا هم خوشحال شده بودند که اولین عبور انجام شده است. سپس برای اینکه سایر نیروهای اطلاعات را توجیه بکنیم آن‌ها را آن طرف ساحل دشمن می‌بردیم و دیگر این که تلاش کنیم که حتماً سر معبر بتوانیم حضور پیدا کنیم. یکی از برادرها گفتند تلخی و شیرینی‌ها را هم شما بگویید. من نکات کوچکی را می‌گویم و رد می‌شوم. یکی از برادران در یک مورد رفته و می‌خواستند بود که از ۸ پری‌ها و خورشیدی‌ها عبور کند که کلاهش به این ۸ پری گیر می‌کند. او می‌خواهد کلاه غواصی را در بیاورد که یک مقدار سر و صدا ایجاد می‌شود. یکی از نیروهای عراقی سر سیل‌بند و بغل سنگر ایستاده بود که صداها را می‌شنود و مشکوک می‌شود که انگار خبرهایی در منطقه هست. چراغ قوه می‌گیرد و می‌اندازد جایی که ایشان هست. او هم می‌گوید تنها کاری که کردم کلاه غواصی را کشیدم روی سرم و سرم را انداختم پایین. می‌گفت بالای سرم ایستاده بود با فاصله‌ی چند متری. چراغ

به ما دادند که در آن وضعیت جزر و مد را مشخص می‌کرد. منتها آن‌ها جدولی که داده بودند مال دهنه‌ی اروند بود که به دریا وصل می‌شد. جدول‌هایشان تقریباً با اختلاف بیست دقیقه تا نیم ساعت به ما می‌رسید. منتها ما خیلی به آن استناد نکرده بودیم. ما می‌خواستیم خودمان دقیق بررسی کنیم.

یکی دیگر از کارهایی که انجام داده بودیم، بحث استقامت بود. نیروهای ما در شهرهای شمال کشور کمی آموزش دیده بودند. ولی بحث استقامت که ما چطوری از رودخانه چندین بار برویم و برگردیم و بچه‌ها آمادگی خوبی داشته باشند به خصوص پاهایشان در آب گیر نکنند، این را در داخل نهرهای منطقه خیلی تمرین می‌کردیم.

از کارهایی دیگر که انجام دادیم چون اوایل حضورمان مجوز عبور از رودخانه نداشتیم. برای بررسی جریان‌های آب، خودمان را ملزم کردیم که حداقل تا نصف رودخانه را برویم ولی عبور نکنیم که منطقه لو نرود. بنابراین تا وسط رودخانه می‌رفتیم و برمی‌گشتیم. بعد از

۴۵ روز از طریق روابط قرارگاه، سردار سعیدفر به ما اطلاع دادند شما مجوز دارید و می‌توانید از رودخانه عبور کنید. همان روزی که گفتند سه نفر از نیروهای یکی (شهید) سید فرج‌اللهی و آقای قبانچیان و آقای شهربانوزاده از رودخانه عبور کردند و رفتند آن طرف رسیدند. دو نفرشان کنار ساحل دشمن می‌ماند. ولی سید فرج‌اللهی از موانع عبور می‌کند تا دو سه متری نزدیک خاکریز یا سنگرهای عراقی می‌رود. در گزارشی که از آن سوی اروند می‌دادند اینکه دو سه نفر عراقی در بیرون از سنگر بودند و

سردار کوسه‌چی:

به نظرم آماده‌سازی چگونگی رعایت حفاظت، کار اطلاعات، کار تجهیزات مورد نیاز و کار جابه‌جایی از مهم‌ترین بخش‌های این عملیات‌اند

که این کار داشت این بود که وقتی در آغاز عملیات گفتند چه موقعی باید باشد، دلیل مستدل و محکمی ارائه کردیم که باید شروع عملیات در مد کامل باشد. مد کامل با جزر فرقی این بود، وقتی مد می شد، آب راکد راکد می شد سطح آب نزدیک دو متر تا سه متر می آمد بالا و نزدیک ۴۵ دقیقه حرکت نمی کرد و می ایستاد و این کافی بود تا غواص ها شروع کنند به رفتن از روبه روی هدفشان شروع کنند و دقیقاً روی هدفشان پیاده شوند. بهترین حالت بود که دقیق در مسیر هدف از آب بیرون بیایند و که آب آنها را به جای دیگری نبرد. محاسن دیگری که داشت. از جمله اینکه نهرها پر

آب بود و از موانع می شد عبور کنی، به خصوص وقتی غواص آن طرف پیاده می شد، موقعی که جزر بود، دچار مشکل می شد. مثلاً یکی از نیروهای که ما این اتفاق برایش افتاده بود و کلاهش گیر کرده بود و عراقی ها متوجه شده بودند. اگر می خواستند یک گروهان وارد شوند، یک دسته وارد شوند، در چولان ها در گل و لای و از

موانع عبور کنند قطعاً عراقی ها متوجه می شدند. این بود که مد حالت خیلی بهتری بود که بتوانند از موانع سریع عبور کنند. ما موقعی که رفتیم قرارگاه و دلیل خواستند نزدیک ده تا دلیل ارائه دادیم که عملیات باید در مد شروع شود و در این جلسه بعضی از لشکرها مخالف بود و دلیل ارائه می دادند که در جزر باید شروع بشود. الحمدلله دلیل ما محکم تر بود و شروع عملیات هم بنا شد که در مد کامل انجام شود.

توجیه گردان ها و نیروها

بعد از آنکه خودمان رفتیم و شناسایی ها تکمیل شد قسمت بعدی توجیه فرمانده گردان هایی بود که

قوه اش را هم روی کمرم و کلاه هم می انداخت و همین طوری نگاه می کرد. منتها ایشان آیهی وجعلنا را می خواند. آن فرد عراقی هم او را نمی بیند و او هم خیلی با احتیاط رد شده بود و عقب آمده بود. شاید نزدیک یک ساعت طول کشیده بود، فاصله ی نزدیک سی، چهل متری که رفته بود و برگشته بود. (شهید) پورمحمدحسین به او گفته بود: "ما داخل آب یخ کردیم شما کجا رفتی، چطوری شد؟" گفته بود برویم آن طرف آب، بعد براتون تعریف می کنم. بعد ما عبور کردیم از ارونند و نیروهای خودمان را آنجا توجیه می کردیم. بعد از آن برادران گفتند که لشکرهای بغلی شما هنوز موفق نشدند از رودخانه عبور کنند، شما بروید و با آنها صحبت کنید. تجارب خودتان را به آنها انتقال بدهید. سید فرج اللهی به لشکر ۲۵ کربلا رفت و تجاربمان را منتقل کردیم. بعداً آنها هم توانستند از رودخانه و از موانع عبور کنند. برای شناسایی کامل حدود سی بار خودمان از رودخانه عبور داشتیم. معابر را شناسایی کردیم به اضافه ی اینکه نیروهای خودمان را توجیه کردیم. کار دیگری که کرده بودیم این بود که چند بار اول که رفتیم برای شناسایی معمولاً در حالت جزر می رفتیم و بچه ها پیشنهاد دادند درست است که عرض رودخانه کم است اما در حالات دیگر هم امتحان کنیم. لذا در حالت های مختلف امتحان می کردیم. مثلاً موقعی که وسط های جزر بود، ما می رفتیم یا موقعی که مد می شد، می رفتیم. مد کامل بود، می رفتیم و می خواست جزر شروع شود، برمی گشتیم حالات مختلف را می خواستیم بررسی کنیم. مرتب باید جایمان را عوض می کردیم. الان می خواهد جزر شروع شود از کجا شروع کنیم. می خواهد مد بشود از کجا شروع کنیم. مثلاً وقتی می خواستیم برگردیم یا در منطقه ی لشکر ۱۹ فجر یا در منطقه ی ۲۵ کربلا در می آمدیم، یعنی به هر حال حالات مختلف را بررسی کردیم. یکی از محاسنی

سردار کوسه چی:

عملیات والفجر ۸ ترکیبی از شجاعت، تکنیک، تاکتیک و ابتکار بود

باید از رودخانه عبور می‌کردند. فکر می‌کنم توجیه گردان‌ها در بهمن‌ماه شروع شد. از فرمانده گردان گرفته تا فرمانده گروهان‌ها و فرمانده دسته‌های غواصی را هم بردیم. نیروهای اطلاعاتیشان را هم بردیم. تا به خوبی معابر و موانع را می‌دیدند، موقع برگشت بچه‌ها دو سه متری از ساحل فاصله می‌گرفتند و می‌ماندند داخل آب (حالا یا جزر بود یا مد بود). حالتی که تنظیم می‌کردند می‌رفتند تمام خط خودی را نگاه می‌کردند و خط دشمن را شناسایی می‌کردند با فاصله‌ی چند متر داخل آب، یکی دیگر از کارهایی که ما داشتیم بحث دیدبانی بود. ما دو جا به عنوان دکل دیده‌بانی داشتیم. یکی در خط بود، نخلی بود که دورش را نرده گذاشته بودند و اطراف دکل را نخل گذاشته بود. بچه‌ها می‌گفتند ما می‌رفتیم تا دو سه متریش نمی‌فهمیدیم این دکل دیده‌بانی است. چون با نخل استتار شده بود. یکی هم تانکری بود که بالای تانکر را سوراخ کرده بودند از این‌ها بالا می‌رفتند. داخل تانکر سوراخی در آورده بودند و دکل‌ها مون آنجا بود.

از دیگر کارهایی که ما انجام دادیم این بود که ماکت عملیات را روی یونولیت که خیلی واقعی نشان می‌داد، آماده کرده بودیم. برادرها اشاره کردند مسئول تدارکات ما می‌گفت همین را بگیریم کافی. موانع و نخل‌ها را روی ماکت سوار کرده بودیم، آب هم ریخته بودیم در شیارهای یونولیت که نهرها را تداعی می‌کرد. خیلی جالب بود برای توجیه نیروها. آموزش دیگر، عبور از رودخانه بود. نیروهای عمل‌کننده در رودخانه‌ی بهمن‌شیر و همچنین قبلش هم پشت سد تنظیمی دزفول، آنجا تمرین می‌کردند. منتها از زمان جزر و مد بی‌اطلاع بودند. ما نیرو فرستادیم آنجا که نحوه‌ی محاسبه‌ی جزر و مد رودخانه‌ی بهمن‌شیر را به آنها آموزش دهد.

یکی دیگر از کارهایی که انجام داده بودیم با وجود ضعف امکانات، عکس‌برداری از تمام خط

بود. با دقت بالا از روبروی خط اول خودمان و خط عراقی‌ها با دوربین‌هایی که لنزش قوی بود عکس می‌گرفتند. بعد علامت گذاری کردیم. عکس‌های تکی را که گرفته بودیم کنار هم گذاشتیم تا نواری از ساحل دشمن را برای توجیه نیروها داشته باشیم. نیروهای گردان‌ها می‌آمدند برای هر کدام مأموریت‌شان را توضیح می‌دادیم و می‌گفتیم این نخل است این شیار است آن کشتی شکسته است همه در آن عکسهایی که گرفته بودیم مشخص بود.

شب عملیات تمام سرمایه‌مان را به کار گرفتیم. بنده که مسئول اطلاعات بودم با یک گردان رفتم. جانشینم آقای پورمحمدحسین با یک گردان دیگر رفت. همانجا به عنوان غواص تا اینکه شهید شد. بنده هم همان موقع تا رسیدم آنجا نارنجک انداختند و زخمی شدم. یعنی حین عملیات هم هر چه توان داشتیم به کار بردیم. به طور مختصر از شهدا هم اسم ببرم. محمدرضا حقیقی. اینترنت بزیند ۳۰-۴۰ تا عکس می‌آید. موقعی که ایشان شهید شد، بعد از شهادتش می‌خواهند دفنش کنند لبخند می‌زند و می‌خندد. در وصیتش هم یکی از آرزوهایش این بوده است. موقعی که می‌خواهم شهید بشوم بخندم و موقعی که می‌خواهند دفنش کنند این حالت به وجود می‌آید. اول لبانش بسته است بعد حالت خنده به خودش می‌گیرد. عکس‌های مختلفی گرفتند. خیلی سر و صدا کرده در اینترنت. یک خاطره خیلی کوتاه عرض کنم از شهیدان پورمحمدحسین و فرج‌اللهی از بچه‌های اهواز که در اطلاعات با ما کار می‌کردند. قبل از عملیات، منطقه خیلی آرام بود. گاه‌گاهی گلوله‌ای می‌آمد، خمپاره‌ای می‌آمد آن دو شهید با هم می‌روند که آماده بشوند بروند برای شناسایی. همان جا آقای فرج‌اللهی از پورمحمدحسین می‌پرسد "می‌دانیم خدا از ما چه می‌خواهد این همه برایش کار می‌کنیم. اما نمی‌دانیم آخر سر از ما راضی هست،

لذا در عملیات هم استفاده شد. با فلش‌هایی که آنجا گذاشتم، عراقی‌ها چون پشتش به طرف آن‌ها بود چراغ‌ها را دائمی دیدند از طرفی رو به جلو هم نورافشانی نداشت.

آقای کرامت از خوش فکرترین مسئولین مخابرات یگان‌های سپاه بودند نور LED حالت سوزنی شکل دارد یعنی فقط طرف مقابل دیده می‌شود و نور را به اطراف پخش نمی‌کند. جایی که تنظیم کنی به همان شکل است. اون زمان هم در واقع بود و استفاده می‌شد.

مجری: خیلی متشکریم از شما. دعوت می‌کنم از سردار کوسه‌چی به مدت نیم ساعت در خدمتشان باشیم. سردار کوسه‌چی: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّی اللّٰهُ مُحَمَّدًا وَ آلَهُ طَاهِرِیْنَ. گرامی می‌دارم سالگرد انقلاب اسلامی و سالگرد عملیات والفجر ۸ را، همچنین درود و سلام می‌فرستم به ارواح طیبه‌ی شهدا، امام شهدا و مقام معظم رهبری. تشکر می‌کنم از آقای اردستانی که این جلسه را تدارک دیدند. ان‌شالله برای همه عملیات‌ها همین کار انجام شود.

در مورد عملکرد لشکر حق مطلب هم همین است که فرمودند. بنده در عملیات والفجر ۸ در کنار سردار رئوفی بودم همه‌اش کنار ایشان بودم و تقریباً محرم همه رازهای همدیگر بودیم. هر آنچه که ایشان گفتند من هم در کنارش بودم به جز بخش‌هایی که اشاره کردند برای حفاظت اطلاعات عملیات که در عملیات والفجر ۸ لازم بود انجام بدهد، گرچه آن هم طولانی نشد. در واقع مقطعی ایشان رفته بود و هر مرحله هم باید یک عده را توجیه می‌کردند. بر اساس زمان‌بندی که قرارگاه کرده بود نوبت‌ها مشخص بود. فرض کنید ۴ نفر را باید توجیه کنید؛ مثلاً جانشین ستاد، بعد اطلاعات سریع برود، در منطقه بعد مهندسی و همین‌طور ادامه داشت. البته حضور اطلاعات از همه بیشتر بود.

یا راضی نیست، ما که از خدا راضی هستیم، اون از ما چطور؟ علامتی چیزی از خدا نداریم ببینیم عاقبت کار ما خوبه، بده؟" پورمحمدحسین می‌گوید: "اگر این هست، بیا از خدا درخواست کنیم یک گلوله بیاد دو تائیمون مجروح بشیم. اون‌ی که خدا ازش راضی هست مجروح بشه نه به صورتی که نتونیم تو عملیات شرکت کنیم." این حرف از دهنش تمام نشده بود که یک گلوله خمپاره می‌خوره آنجا! دو تائی آن‌ها دو تا ترکش بسیار کوچک خورده بودند. اصلاً ما نفهمیدیم. آنقدر ریز که متوجه نشدیم. بعد فرج‌اللهی در عملیات بعدی گفت ما همچین آرزویی کردیم و همچین اتفاقی افتاد. با عرض معذرت که وقت آقایان را گرفتیم. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

: فرمایش کردید چراغ LED آن موقع نبود. بنده که رشته‌ام کامپیوتر است. خبر دارم که چراغ LED آن موقع وجود داشت لکن به صورت چراغ راهنمایی کنونی که به صورت دسته‌ای از LEDها باشد موجود نبود. ما خیلی روی این موضوع بحث کردیم که چگونه معابری که آن طرف است را از این طرف ببینیم و چگونه نیروهای امکان تردد به آنجا را داشته باشند و طوری هم باشد که عراقی‌ها متوجه نشوند، باتری چه طوری باشد که خالی نکند و ۶-۷ ساعت تا صبح دوام بیاورد، واترپروف باشد و... بحث و پیشنهادهای زیادی شد تا بچه‌های مخابرات آقای کرامت و آقای رضوی این بحث LED را مطرح کردند و گفتند همچین چراغ‌هایی هست که میزان مصرفش بسیار پایین است. می‌توانیم کاری کنیم دسته‌ای از این نوع چراغ‌ها آنجا نورانی باشند. روی این کار کردند و آن را درست کردند. چراغ راهنمایی که الان می‌بینید این شکلی است. بچه‌های مخابرات آن موقع رفتند و این را درست کردند. فلش‌ها را روی چوب گذاشتیم، بردیم آزمایش کردیم از آن طرف رودخانه در بهمن شیر بچه‌ها بردند روشن کردند، دیدیم می‌توانیم آن‌ها را ببینیم.

بحث مهندسی در عملیات والفجر ۸

بحث مهندسی واقعیتش این کار بسیار مهمی بود مجبور بودیم یک سری سنگر بسازیم، ولی زمین را مثلاً نکنیم، لودر، بلدوزر درست و حسابی هم نبریم، کمپرسی هم نبریم، بنابراین زمان زیادی می برد. برای ایجاد جاده‌ها و آماده کردن مسیرهایی که می‌خواستیم عملیات کنیم.

آموزش و آمادگی دادن به نیروهای لشکر ۷

همچنین وقتی مشخص شد عملیات در منطقه‌ی فاو می‌خواهد صورت بگیرد، مجبور بودیم آموزش‌هایمان مطابق با این منطقه باشد.

بچه‌ها در ذهن‌شان بعضی‌ها که زرنگی داشتند، در واقع تخمین می‌زدند کجا عملیات باشد ولی خیلی دقیق نمی‌توانستند بگویند ما هم که چیزی به آن‌ها نگفته بودیم. آن‌هایی که عقبه بودند به جز بچه‌های اطلاعات عملیات و مهندسی که در جلو بودند عقب تقریباً به جز بنده و آقای رئوفی و رئیس ستاد کسی مطلع نبود. برای این

آمادگی‌ها باید برنامه‌ریزی می‌کردیم. ما پشت سد تنظیمی دزفول بودیم. ابتداء گردان‌های غواص را از روز اول آنجا نبردیم. در واقع بچه‌های اطلاعات هفته‌ی آخر و در لحظات پایانی بچه‌های غواص را توجیه کردند. بچه‌های غواص باید تمرین می‌کردند در عین حال که باید در آب‌هایی تمرین می‌کردند که در حال حرکت باشد. تا آن موقع بحث هور در ذهن‌شان بود. فکر می‌کردند آب ساکنی است. ما مجبور بودیم بگوئیم برای اینکه بچه‌ها قوی شوند، بروید در قسمتهای موج آب تمرین کنید تا پایشان

محکم شود. در عملیات‌های قبلی سوار و پیاده شدن از قایق متداول بود ولی اینجا باز یک مشکل دیگری برای حرکت داشتیم. باید یادی از یگان دریایی مان کنیم. واقعاً خیلی زحمت کشیدند، خیلی هم سخت بود. در بعضی آب‌راه‌ها حتی نمی‌شد قایق‌ها را سر و ته کرد. مجبور بودیم بیاییم بچه‌ها را از عمق سوار کنیم. جدای از آموزش‌ها و تمرین‌هایی که صورت می‌گرفت محدودیت‌ها تقریباً زیاد بود. باید عرض کنم واقعیت این است که سبک جنگ در تاکتیک و تکنیک هم عوض شد. ما مجبور بودیم در اقدامات به ریزه کاری‌ها پردازیم.

تجهیز نیروهای لشکر

ما برای غواص‌هایمان باید پیش‌بینی سلاح می‌کردیم. سردار هم اشاره کردند که مثلاً مختصات سلاح چه باشد؛ سنگین نباشد؛ روان باشد. سلاح‌ها را باید از داخل آب می‌بردیم که شلیک کنند. پلاستیک‌های خاصی را پیش‌بینی کردیم، سر و ته‌اش را ببینیم پلمپ کردیم تا آنجا باز کنند. این نوع تمرین‌ها و ابتکاراتی که فکر می‌کنم در لشکرها انتقال داده می‌شد. هر کس هر ابتکاری داشت در قرارگاه تعریف می‌کردند تا دیگران هم استفاده کنند. اینکه چقدر استفاده می‌کردند بماند. ولی من مطمئن همه لشکرها ناگزیر از ابتکار بودند. هیچ راهی جز این نداشتند و برای آماده کردن تجهیزات و آمادگی نیروها، باید کارهایی می‌شد هم حفاظت رعایت می‌شد هم اینکه با واقعیت تطبیقی داشت.

حفاظت اطلاعات عملیات

مثلاً یادم هست، ما تقریباً یک هفته یا ۵ روز زمان جابجائی داشتیم. یک محل گذاشتیم تو اهواز مجبور بودیم زیاد تردد نکنیم. سهمیه کارت تردد داشتیم که مثلاً امروز سه تا تویوتا دو تا کمپرسی

سردار کوسه‌چی:

بحث مهندسی واقعیتش این بود که مجبور بودیم یک سری سنگر بسازیم، زمین را هم نکنیم، لودر، بلدوزر درست و حسابی هم نبریم، کمپرسی هم نبریم، و در انتها زمان زیادی می‌برد

بفرستیم. توپخانه نیاز بود برود شناسایی کند. ما از یک هفته قبل مجبور بودیم بگوییم که در حد نیاز بروند. لذا برنامه‌ریزی دقیقی شده بود و با توجه به محدودیت‌هایی که داشتیم توانستیم همه‌ی گردان‌ها را از عقبه به منطقه ببریم و در واقع کار آموزش‌های آنها را شروع کنیم. در عین حال که بتوانیم این‌ها را پشتیبانی کنیم. ما در عملیات، واقعاً کارهای اطلاعاتی دقیق که آقای عیدی مراد گفتند، در مورد کاربرد LED ها ما از این جعبه تقسیم‌هایی برق که پلاستیکی‌اند، استفاده می‌کردیم. آن‌ها را سوراخ سوراخ می‌کردیم LEDها را که فلش داشتند داخل آن می‌گذاشتیم.

به خاطر اینکه دیدیم اگر فانوس بگذاریم معلوم نیست این فانوس بتواند دوام بیاورد، با وزش باد خاموش می‌شود. اینها با کم‌ترین برق می‌تواند ۵-۶ ساعت از شب تا صبح هم روشن بماند، انعکاسی هم ندارد. رنگ‌های مختلف داشت. از آن‌جا که تنها پیدا کردن معبر مهم بود و هر کس باید بداند در کدام معبر قرار گرفته با رنگ‌ها توانستیم این معبرها را تعیین کنیم.

سازماندهی نیروها

ولی به نظرم در دوره‌ی آماده‌سازی، چگونگی رعایت حفاظت، چگونگی انتقال تجهیزات مورد نیاز و کار جابه‌جایی آنها از مهم‌ترین بخش‌های این عملیات‌اند که واقعاً کار سخت و نیاز به برنامه‌ریزی دقیق داشت که ما بتوانیم عقبه‌مان را که در دزفول بود به نزدیکی‌های آبادان بیاوریم تا بعد که هوا تاریک شد به تدریج وارد منطقه شویم و همین‌طور برای برگشت که محدودیت‌هایی تازه‌ای

یک تریلی که باید بعد از تاریکی یا قبل از تاریکی صبح حرکت می‌کردند و پس از آن دیگر کسی حق تردد نداشت و ما باید می‌نشستیم. حالا شما فکر می‌کنید برای انتقال آن همه امکانات، چه قدر باید برنامه‌ریزی می‌کردیم.

تاکتیک‌های لشکر ۷ و لیعصر در عملیات والفجر ۸

در عملیات والفجر ۸ اگر عملیات‌های کل جنگ را حساب کنید بخشی از آن آزادسازی بود. مثل ۴ تا عملیات اصلی ما ثامن و طریق‌القدس و فتح‌المبین و بیت‌المقدس که اوجشان فتح‌المبین و بیت‌المقدس بوده است. این‌ها به لحاظ اهمیت، صددرصد خیلی مهم بودند و وسعت عملیات هم به نظر من از باب وسعت و اهمیت و موقعیت استراتژی آزادسازی خاکها خیلی مهم بودند. اما عملیات والفجر ۸ ترکیبی از شجاعت، تکنیک، تاکتیک و ابتکار بود. یعنی هم در حد راهبرد و هم در حد تاکتیک. در حد راهبرد را جنابعالی اشاره کردید ولی در حد تاکتیک، واقعیت اینکه ما جابه‌جایی لشکر با این همه محدودیت خیلی سخت بود. باید جابه‌جایی‌ها را مدیریت می‌کردیم. شما ممکن است بگویید سه تا توپوتا، دو تا تریلی، دو تا کمپرسی چیه؟ ما چی را باید ببریم، چی را آخر ببریم تا آخر هفته همه آنجا باشند و از طرفی می‌خواهیم گردان‌ها بخشی از تمرینات‌شان را در بهمن شیر انجام بدهند، بالاخره به خصوص غواص‌ها نمی‌توانستند تمرین‌ها را با منطقه‌ای مثل آب دز بکنند که تطابقی داشته باشد با آب اروند! تنها آبی که می‌توانست تا حدودی جزر و مد را پیش‌بینی کرد، رودخانه بهمن‌شیر بود. خب این‌ها اول بروند، کی این‌ها را آب و نان بدهد؟ پس باید لجستیک هم برود. اگر آنها بروند عقبه چه کار کند؟ لذا هم باید فاز به فاز می‌رفتند، هم به اندازه می‌رفتند، هم به موقع می‌رفتند. همزمان ما مجبور بودیم از همه واحدها هر کس را به اندازه‌ی نیازش

سردار کوسه‌چی:

من می‌خواهم عرض کنم واقعیت این است که سبک جنگ در تاکتیک و تکنیک در عملیات والفجر ۸ هم عوض شد

سه‌ونیم بود که ما حرکت کردیم. حقیقتش خود من واقعاً وحشت کردم که آیا واقعاً می‌توانم درست آن سوی معبر [در ساحل دشمن] برسم.

پس از عبور از اروندرود

وقتی آمدیم سمت راست‌مان، لشکر ۲۵ کربلا بود، سمت چپ‌مان، لشکر ۱۹ والفجر بود و وسط ما. این‌ها نکات مظلومیت لشکر ماست. کاری نداریم متأسفانه ما هر جا باشیم اونجا مظلومیت هست. هیچ جاده‌ای برای رفتن نداشتیم؛ جاده سمت چپ ما تو خط حد جاده‌ای بود که ما را به صورت آنتنی از کنار رودخانه برساند به سر جاده آسفالت که همان جاده البحار است. بنابراین یکی از مشکلات مان این شد که از وسط رفتیم و نتوانستیم برسیم لذا دشمن بچه‌ها را عقب زد. همین تیپ ۱۰۱ دشمن زدشان عقب. مرحله بعد از شکستن خط وقتی بچه‌ها حرکت کردند به عمق به جز اینکه از کنار رفتیم تقریباً فاصله‌ای که بین ما و لشکر ۲۵ بود آمدیم رفتیم و آن‌ها را محاصره کردیم. از این طرف هم جاده‌ای بود تقریباً ۲۰۰ متر، ۱۰۰ متر نمی‌دانم سمت چپ‌مان جاده آسفالتی بود تو محدوده لشکر ۱۹ از آنجا می‌توانستند بروند از اون منطقه که می‌خواستیم برسیم خیلی نهرهای زیادی وسط نخلستان بود و خیلی مشکل بود خیلی هم بچه‌های ما اذیت کشیدند تا آنجا که رفتند نتوانستند بروند خودشان را به آسفالت وسط برسانند. ولی از جناحین ما رفتیم، وقتی رسیدیم البته مقاومت‌هایی هم بود از جمله تیپ ۱۰۱ که ما توانستیم درگیر بشیم و مقر این تیپ سقوط کند چون هدف‌مان تا پایگاه موشکی بود. وقتی کار ما در این مقر این تیپ تمام شد به طور طبیعی ما وسط منطقه بودیم. سمت راست، لشکر ۲۵ نصر و عاشورا بود. خود به خود

وجود داشت. شب عملیات نیروی‌های اطلاعات برای نصب LEDها به طوری که غواص‌ها بتوانند آن ببینند و خیلی زحمت کشیدند. بچه‌های اطلاعات باید قبل از این که بچه‌ها حرکت کنند بروند LEDها را سر پایه‌های دو متری آن طرف رودخانه نصب کنند. تا نیروهای غواص که حرکت می‌کنند، بتوانند این‌ها را پیدا کنند، بعد گرهان‌های اول خط‌شکن که دنبال این‌ها بودند. این چراغ‌ها را خوب ببینید واقعیت این است که در عملیات وقتی که بچه‌ها می‌خواستند حرکت کنند ما هر مرحله باید فکر می‌کردیم چه کار کنیم. باید فکر می‌کردیم که هر قایق چند نیرو سوار شوند. مثلاً اگر ۱۵ نفر در آن بگذاریم، در سه چهار تا قایق جا می‌شوند در عین حال این سه چهار تا قایق ممکن است از هم فاصله بگیرند و سازمانش از هم بپاشد. کما اینکه این اتفاق افتاد. ما در گردان حمزه یکی از گروهان‌هایمان را آب برد. رفت تو منطقه‌ی لشکر فجر عمل کرد.

سردار کوسه‌چی:

تنها جایی که در جنگ به نظر من خط را هم شیمیائی می‌زد فاو بود

عبور از اروند

من فکر می‌کنم هر اقدامی در عملیات والفجر ۸ نیاز به یک برنامه‌ریزی دقیق داشت. ولی ما با همه‌ی این‌ها توانستیم در عملیات موفق شویم در همان مرحله‌ی اول تقریباً ساعت نزدیک ۳ نیمه شب بود به ما خبر دادند از این سیم خاردارها عبور کردیم. من با سردار احمدی و جناب آقای کوچک بودم. سر یکی از این آب‌راه‌ها که به محض این که احساس کردیم بچه‌ها رفتند آن طرف برویم دنبالشان! سه،

عقبه تحویلش دادند.

ما قبل از عملیات توپخانه‌مان براساس طرح قرارگاه آرایش گرفته بود نمی‌دانم لشکرهای دیگر این کار را کردند یا نه. ولی ما یک ابتکار انجام دادیم بچه‌های زرهی پدافند هوایی مان یک جاهایی کنار آب مستقر شدند. پیش‌بینی کردیم اگر غواص‌های ما موفق نشدند و آتش سرشان بودند، بتوانند عقب‌نشینی کنند. آتش به گونه‌ای باشد که از بالای سر این‌ها رد شود بزند به سنگر عراقی‌ها. تقریباً کار خیلی خوبی بود ولی به اونجا نرسید که ما نیاز به اینها داشته باشیم ولی توپخانه ما مثل همه توپخانه‌ها

بود بعد از عملیات منتقل شدند به آن طرف رودخانه چون مرحله اول در کنار ساحل ما بود. در واقع هم استقرار ادوات داشتیم هم توپخانه.

مجری: از سردار طلوعی فرمانده عملیات لشکر ۷ ولیعصر در عملیات والفجر ۸ درخواست می‌کنم درباره مباحث تاکتیکی و عملکرد جزئی لشکر، گردان‌ها، مراحل خط‌شکنی، مراحل تثبیت، پاسخ دادن به پاتک‌ها توضیحاتی ارائه دهند.

مظلومیت برخی یگان‌ها

من چند تا نکته را بگویم که احساس کردم مظلوم واقع شد. بحث یگان‌های سکانی و واحدهای دریایی که سردار کوسه‌چی اشاره داشتند، آن‌ها موتور تحرک کل عملیات بودند و واقعاً بار سنگینی بود آن‌ها این پتانسیل را دارند که به عنوان دو عنصر یا دو رده بسیار مهم یعنی غواص‌ها و سکاندارها برای گردان‌های دریایی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشند.

آن‌ها هم که کارشان را انجام دادند. اما که انصافاً مرتب هر شبانه‌روز تلفات داشتیم. از بس فشار دشمن سنگین بود، همین سمت راست دشمن تلاش کرد تا ۳۰-۴۰ متری ما هم می‌آمدند.

بمباران شیمیایی

بنده و سردار کلونی و سردار (شهید) محمدی‌زاده، ۳، ۴ نفر بودیم گفتیم هر شب یکی مان آن جلو بایستد. چون واقعاً از بس فشار دشمن زیاد است احتمال اینکه واقعاً تنها جایی که در جنگ به نظر من خط را هم شیمیایی می‌زد فاو بود. معمولاً در جبهه‌ها به لحاظ ایمنی خط اول خودشان را شیمیایی نمی‌زنند و عمدتاً عقب را شیمیایی می‌زدند ولی در والفجر ۸ [حتی خط اول را هم شیمیایی زدند] قیافه همه رزمنده‌ها می‌توانستی بفهمی کی در فاو بوده، کی نبوده! هیچ کس نبود که سیاه نشده باشد، یک شب خودم در خط بودم آنقدر آتش ریختند دیدیم بو می‌آید. به بچه‌ها گفتیم ماسک‌هایشان را زدند. هوا هم رو به گرمی بود یا نزدیک عید بود. آن‌جا هوا نسبتاً گرم می‌شود. وقتی ماسک می‌زدیم اصلاً نمی‌تونیم نفس بکشیم، نمی‌شه هیچ کاری کرد. ناچاراً گفتیم در میاریم! نهایتش مجروح می‌شویم خیلی بدتر است خودمان را بکشیم. به هر حال فشار دشمن به حدی بود که مرتب هر چند روز یک گردان باید عوض می‌کردیم. به یک خاطر هم بگویم؛ یکی، دو ماه بود. عملیات تمام شده بود یک روز بچه‌هایی که اطراف‌مان بودند معاونت‌های مختلف، چادر زده بودند. یک روز گفتند نمی‌دونیم کیه هر شب می‌اد از غذاهای ما دزدی می‌کنه! گفتیم کیه؟ یک شب دیدند یک نفر داره می‌آید، گرفتنش، دیدند عراقیه! گفتند فلان، فلان شده کجا بودی؟ دیدیم این نامرد یک ماه تو این لوله‌های نفت مخفی شده، صبح تا شب تو این گرما تو لوله بود و شب‌ها می‌آمد آبی، غذایی می‌خورد! یک ماه منتظر بود تا عراقی‌ها بیایند بالاخره ببرنش! با پس گردنی به

سردار کلولی:

شهریور ۱۳۶۴ دوره‌ی دافوس
ارتش بود، ۵ نفر پاسدار
بودیم در بین ۵۰ نفر ارتشی.
اینها را آقا محسن به زور به
مرحوم صیاد تحمیل می‌کرد

پشتیبانی است یا فریبی بیش نیست. من در جلسه‌ای بودم از آقا محسن سوال کردم. بعداً اطلاعاتی را نیز دریافتیم. آقای انگشت‌باف به ما گفت به همین اندازه بلکه بیش‌تر هم فعالیت مهندسی در هور صورت می‌گرفت، دشمن متوجه می‌شد زیرا با توجه به دو عملیات خیبر و بدر که انجام داده بودیم تصورش این بود که می‌خواهیم ادامه کار را در بدر و خیبر داشته باشیم. و الا به نظر می‌رسد کارهایی که انجام می‌دادیم، وقتی لودر و بلدوزر کار می‌کردند، جاده درست می‌کردند، کاملاً برای دشمن مشهود بود. ولی نهایت رعایت حفاظت در این راستا صورت گرفته بود.

ابتکار در برابر آموزش‌های کلاسیک

نکته‌ای را بگویم که برای خودم گیج‌کننده بود. بنده حدود دو ماه بود از آموزش دافوس آمده بودم. هنوز دافوس سپاه شکل نگرفته بود. سومین دوره دافوس را گذرانده بودیم. یعنی شهریور ۱۳۶۴ دوره‌ی دافوس ارتش بود، ۵ نفر پاسدار بودیم در بین ۵۰ نفر ارتشی. اینها را آقا محسن به زور به مرحوم صیاد تحمیل می‌کرد.

سردار کلولی: با اصراری که می‌کرد ما رفتیم آن‌جا. برادرانی که آن‌جا حضور داشتند به لحاظ سنی بزرگ‌تر از من بودند. سال ۱۳۶۳ سن من ۲۲ ساله بودم استادی داشتیم آقای معین‌وزیری و استادی دیگر که بازی جنگی انجام می‌داد. یادم است، استادی داشتیم آقای محمدی که وقتی من ۲۲ ساله رفتم بازی جنگ را انجام دهم، گفت: من آینده بسیار روشنی را برای سپاه می‌بینم. گفتند: چطور؟ گفت: این الان ۲۲ ساله است و دارد این‌طور نقش بازی می‌کند. من از ایشون بزرگ‌تر بودم که از دانشکده افسری فارغ‌التحصیل شدم. ما آمدیم تو منطقه هر چی خواستیم دانستی‌هایمان را ببینیم چطور می‌توانیم پیاده کنیم، در عملیات نتوانستیم. ۱۰ تا مواردی را هم که ایشان گفته بودند

سردار کلولی: ما چیزی حدود دو گردان داشتیم. اولی متعلق به آقای علی‌زاده بود و دیگری متعلق به آقای یآوری. این دو گردان سکانداران ما بودند و در این ۷ نهری که می‌گویند مثل نهر انصار، نهر انفاق، نهر رسول و ... سکانداری می‌کردند. در خصوص جایگاه و نقش گردان‌های دریایی و سکانداران در عملیات والفجر ۸ باید باب جدید و خوبی باز شود و بدان به طور بایسته پرداخته شود.

سردار کلولی: دست آقای عیدی‌مراد بود. ما تا این‌جا ۷ نهر داشتیم که اسامی عربی داشت. ولی ما خودمان اسم جدید گذاشته بودیم تا اگر خواستیم صحبتی کنیم، مکالماتی داشته باشیم لو نرود. با این حال تنها سه نهر بود که مد کاملی داشت و به راحتی می‌توانستیم دو تا سه قایق کنار هم حرکت بدهیم. نهر انصار که محور عملیاتی خود من بود و نهرهای رسول و انفاق که بیش‌تر گردان‌های سردار کوسه‌چی را پشتیبانی می‌کردند.

سردار عیدی‌مراد:

عکس‌های تکی را که گرفته بودیم کنار هم گذاشتیم تا نواری از ساحل دشمن را برای توجیه نیروها داشته باشیم. نیروها می‌آمدند برای هر کدام سر حد خودش را توضیح می‌دادیم

عدم رعایت اصل غافل‌گیری

نکته دیگری که مقوله حراست و حفاظت بود و رعایت اصل غافل‌گیری. ولی من فکر می‌کنم این کار در روزهای آخر، یکی دو هفته آخر، رعایت و استمرار نداشت. یعنی امکان آن فراهم نبود که ما نه گردان و اگر سایر واحدها را هم حساب کنیم، چیزی حدود صد گردان با امکانات وارد منطقه محدود می‌شدند و عراق با عکس‌برداری‌ها، دیده‌بانی‌ها، دکل‌ها و با توجه به اشرافی که داشت، اطلاع پیدا نکند که اینجا می‌خواهد عملیاتی انجام شود. به نظر خودم می‌رسید دشمن فهمیده بود ولی فکر می‌کرد اینجا یا تک

در وسط یعنی پشت گردان عمار، گردان جعفر طیار پشت سر گردان حمزه که کنار لشکر فجر بود و گردان مالک اشتر. دو گردان دیگر هم داشتیم که به عنوان گردان‌های احتیاط در اختیار ما بودند. ۷۲ ساعت قبل از عملیات رفته بودیم با فرمانده دو گردان بلال و کربلا رفتیم نزد فرمانده لشکر ۲۵ کربلا نشستیم تا بین گردان‌هایی و آنها معارفه‌ای بین فرمانده گروهان‌ها و دسته‌ها و فرمانده گردان‌ها صورت بگیرد. سپس مانورهایمان را تشریح کردیم، فرکانسهای بیسیم‌ها را با هم مبادله کردیم تا بتوانیم با هم ارتباط داشته باشیم. نکته‌ای را می‌خواهم

عرض کنم. خدائیش با این نگاه‌های کلاسیک که نمی‌شد کار کرد.

دشوار عبور

وقتی گروهان ما خط را شکست، جانشینم حاج عظیم محمدی (که مسئول عملیات لشکر هم) بود. گفتند شما مسئولیت محور را به عهده بگیرید. ایشان با دو تا گروهان بعدی بلال وارد شدند. بعد از

آن که خط را شکستند و حرکت کردند من خودم با گردان کربلا وارد شدم. وقتی وارد شدم، جزر شده بود. موانع بود. آن شب باران خوبی هم آمده بود که همه جا گل شده بود. داشتم می‌رفتم که در چاله‌ای زانوی من پیچ خورد. بی‌سیم چی من، آقای شیر علیسان، هیکل بزرگی داشت. زیر بغل منو می‌گرفت. با این حال سوار قایق شدیم رفتیم. وقتی در جزر پیاده شدیم تو موانع، من تا سینه رفتم تو لجن! گفتم خدایا بچه‌ها با اسلحه، با تیربار، با آرپی. جی اینها چطور از توی این لجن‌ها بلند شدند

تلاش کردیم اعمال کنیم که نشد! ما دیدیم عجب این اصلاً با آموزش‌های کلاسیکی که ما خواندیم در بسیاری از روش‌هایی که خواندیم انطباق ندارد. بایستی روش‌های دیگری ابداع کنیم. البته آموزش دوره دافوس دید و نگاه ما را آن قدر بالا برده بود که ما می‌توانستیم از سطح تکنیک تا سطح راهبرد را فکر و برنامه‌ریزی داشته باشیم.

ما خودمان را با وضع موجود انطباق دادیم. توضیح خواهم داد چرا کل منطقه را که به لشکر ما داده بودند دو و نیم کیلومتر بود، در صورتی که برای مانور یک گردان حداقل دو و نیم کیلومتر برایش در نظر می‌گیرند. برای عملیات، ما یک لشکر داشتیم در دو و نیم کیلومتر، برای گردان‌هایمان هر کدام ۳۰۰-۴۰۰ متر حد خط در نظر گرفته بودیم. لذا این خودش می‌طلبید یک هماهنگی و جزء کاری را انجام دهد تا بتوانیم موفقیتی را در این امر به دست بیاوریم. این هم نکته‌ای بود که خواستم بگویم. من با یک ذهن آموزش کلاسیک ورود پیدا کردم به عملیاتی که نیازمند ابتکارات و ابداعات نو بودند. برای اجرای این عملیات موارد را مشخص کردیم. گردان‌هایمان را تقسیم کردیم. سه تا گردان‌مان که در خط بود هر کدام دارای یک گروهان غواص بودند؛ گردان بلال سمت راست، گردان عمار وسط و گردان حمزه سمت چپ. هر کدام دارای یک گروهان غواص بودند؛ دو گروهان دیگرشان در نهرها سوار بر قایق‌هایشان. این دفتری که الان شما مشاهده می‌کنید، مال همان دوران است. گفتم ساعت ۶:۴۵ دقیقه باید بچه‌ها سوار قایق شوند، ساعت ۷ باید قایق‌ها بیایند. ساعت به ساعت، و دقیقه به دقیقه مشخص کرده و همین را هم رعایت کردیم. در این مرحله من خدمت سردار رئوفی بودم، نزدیک‌های غروب هنوز آفتاب بود که این کار صورت گرفت. بلافاصله بعد از آن سه گردان دیگر را آوردیم و سوار قایق کردیم. گردان کربلا

محمدرضا حقیقی:

موقعی که ایشان شهید شد، بعد از شهادتش می‌خواهند دفنش کنند لبخند می‌زند و می‌خندد

از ایشان بگیرید.

مجری: چه روزی؟

فکر کنم روز ۲۳-۲۴ ماه ما رفتیم. دیدیم آقای باقر قالیباف خودش و دو نفر دیگه سنگری پیدا کرده‌اند. آدم سرش را نمی‌توانست از سوراخ بیرون بیاورد. از بس که دشمن آتش می‌ریخت. تا رسیدیم باقر گفت: "خدا شما را رسانده. بیاید من آه ندارم با ناله سودا کنم." گفتیم الان که روز است باید اجازه بدهید دم غروب وارد عمل شویم. یک جیب میول داشتم و با آن رفتم تا خط را که حدود ۱۵۰۰ متر بود ارزیابی کردم. برگشتم و به آقای رئوفی گفتم تقریباً با دو گردان می‌توانیم خط را بپوشانیم. همان شب ما دو گردان را هدایت کردیم تا گردان‌هایمان رسیدند. همان جا ۶۰-۷۰ نفر تلفات دادیم تا توانستیم نیروهایمان را در خط مستقر کنیم. آقای کوسه‌چی فرمودند این قسمتی که در کارخانه نمک هست، بین این دو تا جاده‌ای که روی کالک مشخص است، دشمن فقط می‌توانست از طریق پیاده پاتک کند. چون زمین نمک بود، آب بود فقط از خاکریزهایی که به صورت جعبه‌ای بود می‌توانست نیروی پیاده بیاورد. اما سمت جاده‌ای که از فاو به سمت بصره می‌آمد. اینجا زمین خشک بود. دشمن آن قدر جسورانه با نیروی پیاده در کنار تانک‌ها و نفربرهایش می‌آمد لب خاکریز را می‌زد. خاکریز تعجیلی که زده بودیم، بعضی عراقی‌ها تالب خاکریز تا روی خاکریز می‌آمدند روی ما خیلی فشار بود. در یکی از این روزها (بیست و هفتم) عراق پاتک بسیار شدیدی کرد که ما دیگه رمق نداشتیم. باز خداوند عنایت کرد استقامت بسیار خوبی بود. آقای دانایی گفت: "می‌خواهید چه کار کنید؟" گفتم: "تنها راه کاری که ما داریم باید بیایم زمین را آب

رفتند آن طرف! وقتی این پام را بلند می‌کردم تا ناف می‌رفتیم داخل لجن. با هزار دردسر خودمان را کشاندیم. نزدیک‌های صبح شد. چیزی که گفتیم امکان داره خیلی جاها به نحو دیگری بیان شود. مثلاً کتابی که آقای راستی به من دادند آمده بود که بچه‌های ۲۵ کربلا گفته‌اند لشکر ۷ ولیعصر نتوانست با ما الحاق دهد. ما در منطقه‌ای قرار گرفته بودیم که هم مقر تاکتیک تیپ دشمن بود و هم مقر یکی از فرماندهان گردان‌ها که به شدت حفاظت می‌شد. اطراف مقر تاکتیک تیپ، حدود یک گروهان نیرو بود و با جدیت از آنجا حراست می‌شد. ما وقتی گردان کربلای را وارد کردیم، توانستیم این مقر را ساقط کنیم و فرمانده ۱۰۱ آن و حدود ۲۵-۳۰ نفر را به اسارت بگیریم. وقتی این کار صورت گرفت، ما دیدیم منطقه به حالت تقریباً تسلیم شده‌ای در آمده است. برادرانمان از لشکر ثارالله تا خورعبدالله آمده بودند تا انتهای غربی کارخانه نمک از این طرف سمت مالشکر ۲۵ کربلا شهر را گرفته بود تا انتها لشکر نصر و لشکر عاشورا و تیپ قمر سمت راست ما بودند. تقریباً برای مرحله اول و دوم عملیات تمام شد. درگیری‌های پراکنده‌ای بود. ما تقریباً برای گردان‌هایمان حالت پدافند در عمقی را در نظر گرفته بودیم. پشت یک خاکریزی کنار جاده به سمت خور عبدالله حدود ۴۸ ساعتی گذشت.

پدافند آبی

در حالت پدافند بودیم که سردار غلامپور با سردار رئوفی تماس گرفت که شما بیائید می‌خواهیم مأموریت بدیم. ایشان منو صدا زد با هم رفتیم. گفت فشار روی لشکر ۵ نصر بسیار زیاد است. تلفاتش بسیار بالاست. شما باید برید این منطقه را

همان موقع زنگ زدیم به آقای داناوی فرد گفتیم آقا کار نتیجه داد. از قرارگاه آمد بیرون این باعث شد ما توانستیم بحمدالله جلوی پاتک‌های زرهی دشمن را بگیریم و محدودشان کنیم و از آن به بعد تک و توک به وسیله نیروهای پیاده‌شان می‌آمدند.

دکتر اردستانی: تا چه تاریخی تو خط بودید آیا جایگزین شدید؟

سردار کلولی: یادم است دوازدهم فروردین بود. عید کلاً در آن منطقه مستقر بودیم. همین جا در قرارگاه خاتم آقا محسن جلسه‌ای گذاشت و همه فرماندهان محورها را دعوت کرد. رفته بودیم آنجا گزارش بدیم. اونجا بچه‌های امام حسین (ع) آمده بودند خلاصه گزارشی را ارائه دادیم. یادم است آقا محسن همان جا گفت: "شماها که نتوانستید بروید خانه و زندگیتان، یک سکه بهار آزادی به ۱۰-۲۰ نفری که آنجا بودیم داد هدیه دادند.

روحیه ایثار و رزمندگی

مطلبی را درباره‌ی روحیه (شهید) حاج عظیم محمدی (مسئول عملیات و جانشین بنده) بگویم. همان موقع که از قایق پیاده می‌شود تیر می‌خورد تو شکمش با چفیه می‌بندد و ادامه می‌دهد من متوجه تیر خوردن ایشان نشده بودم. فردایش آمدم درمانگاه دستم را پانسمان کنم وقتی داشتند دست من را پانسمان می‌کردند دیدم حاج عظیم هم روی تخت خوابیده دارند پانسمانش می‌کنند. گفتم اول بروم با حاج عظیم احوالپرسی کنم دیدم تیر که از جلو خورده بود از پشت گردنش به اندازه ده سانتی خالی کرده بود این را که من از حاج عظیم دیدم دست خودم را با همان باندی که داشت بستم. گفتم خداحافظ گفتند اجازه بدهید پانسمان کنم. گفتم من

بریزیم، زمین را خیس و گل کنیم که تانکهای دشمن از کار بینفتند. گفت: "چطور می‌توانیم آب را به این سمت هدایت کنیم؟" ما رفتیم در منطقه گشتیم تا ۲۰۰-۳۰۰ متری خاکریز یعنی خط لجمن، نه‌ری از اروند آمده بود. گفتیم: "ما می‌آییم این نهر را تقریباً تا خود لب خاکریز با بیل مکانیک می‌کنیم. سپس این کار را انجام دادیم بعد یک حوض بزرگی به شعاع ۱۵ در ۱۵، ۲۰ در ۲۰ ایجاد کردیم وقتی هم مد می‌شد می‌آمد و حوض رو پر می‌کرد. پرسید چه طور آب را پمپاژ کنیم به آن طرف؟ بفرستیم گفتیم این خشایارها که در آب حرکت می‌کنند، آب را مکش می‌کنند با فشار از پشت تانک می‌ره بیرون باعث حرکتش به سمت جلو می‌شود. گفتیم؛ یکی از خشایارها را در آب قرار دادیم پشت سوله‌ها دریچه‌هایی داشت آب را پرت می‌کرد. لوله‌های بزرگ هالوز ۲۰ اینچی حدود ۴۰ سانت بود دو تا جوش کردیم. از این شلنگ‌های برزنتی قوی آوردیم زدیم به این‌ها. بعد به سمت خاکریز هدایت‌شان کردیم. همین که گفتیم روشن کن، روشن کرد. دیدیم این برزنت‌های حاوی آب مثل مار آمدند و همه جا را به هم ریختند. یعنی خط خودمان را پُر آب کردیم. فکر دیگری به ذهن مان رسید. رفتیم خاکریز را برش دادیم دو تا لوله آب بزرگی از فاو پیدا کردیم و زیر این خاکریز گذاشتیم. رویش را پوشاندیم. فاصله این خشایار تا لوله‌ها سه، چهار متر بود. باز لوله‌های برزنت را آوردیم مستقرش کردیم حدود دو و نیم، سه نیمه شب بود آیت‌الکرسی را خواندیم. گفتیم آقا روشن کن. روشن کرد. دیدیم آب فوران می‌زند و توپید به آن سمت عراقی‌ها. ما دیگه رفتیم روی خاکریز نشستیم فقط نگاه آب می‌کردیم و لذت می‌بردیم. احساس امنیت داشتیم.

از این حاج عظیم خجالت می‌کشم شرمنده می‌شوم. بعداً با اصرار به آقای رئوفی گفتم آقای حاج عظیم را بفرستید بره عقب و الا می‌ترسم مشکلی برایش پیش بیاد. واقعاً اونجا روحیات خاصی بود، یعنی شجاعت همراه با توکل و همراه با اختراع و ابتکار توأم بود. البته دقت کنید ما در آنجا از فرصت خوبی که زمین به ما داده بود استفاده کردیم. ما از پشت توپخانه اروند، از جناحین و از پهلو تمام حرکات زرهی عراق را زیر آتش می‌گرفتیم و واقعاً توپخانه‌های ارتش نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند. یعنی همین‌طور که حرکت می‌کردند از کنار و از بغل با اشرافی که وجود داشت با دیده‌بانی‌ها و... آتش سنگینی می‌ریختند یعنی اگر زمین این فرصت را به ما نمی‌داد چه بسا پاتک‌های دشمن اثرات خودش را می‌گذاشت و ما چه بسا موفق نمی‌شدیم.

دکتر اردستانی: تشکر می‌کنم اگر دوستان حاضر در حد سه یا چهار سؤال داشته باشید برسید. جلسه بسیار خوبی بود من تأکید می‌کنم در زمینه لشکر قهرمان ۷ ولیعصر با توجه به مطالعاتی که در زمینه جنگ دارم واقعاً امشب بهره زیادی بردم خیلی چیزها را که نمی‌دانستیم پی بردم واقعیت این است همین‌جور که مقام معظم رهبری می‌فرمایند جنگ گنج است و ناشناخته‌های زیادی دارد.

یکی از حضار: بسم الله الرحمن الرحیم. شما در این مدت نحوه پشتیبانی و راه ارتباطی شما از این

طرف رودخانه به آن طرف رودخانه چگونه بود؟ چگونه پشتیبانی‌ها را انجام می‌دادید؟

سردار طلوعی: بعد از اینکه خط شکسته شد دو نوع پشتیبانی از منطقه صورت می‌گرفت یک پشتیبانی‌های به قول خودمان خرد و دیگری پشتیبانی‌های بزرگ. پشتیبانی‌های خرد این بود که ما خودمان با قایق‌هایی که داشتیم هم مواد غذایی هم مهمات و هم تخلیه مجروح را انجام می‌دادیم. ولی انتقال ادوات، انتقال دستگاه‌های مهندسی به صورت متمرکز به وسیله قرارگاه نور انجام می‌گرفت و آن‌ها پشتیبانی می‌کردند. حتی تانک می‌آوردند.

آقای رزاق‌زاده: در دوران پدافندیتان نقش تأثیر توپخانه بر نیروهای دشمن و همچنین پشتیبانی هوانیروز بر نیروهای دشمن هم بفرمایید.

سردار کلولی: برای ما توپخانه کاملاً ملموس بود، حسش می‌کردیم، دیده‌بان‌هایش پیش ما بودند و با آن‌ها ارتباط خوبی داشتیم. وضع توپخانه را که گفتم اگر توپخانه نمی‌بود قطعاً موفق نمی‌شدیم. چه بسا خیلی از پاتک‌های دشمن مؤثر واقع می‌شد. ولی در ارتباط با بحث هوانیروز، ما هوانیروز را چه در مقوله حمل مجروح، چه در مقوله پشتیبانی آتش کاملاً احساس می‌کردیم و ما حرکتش را به عنوان پشتیبانی‌کننده کاملاً تحسین می‌کنیم. ما با نیروی هوایی تعامل زیادی نداشتیم.